



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می باشد که طی ۳ جلسه، از تاریخ ۱۳۷۲/۰۷/۱۵ الی ۱۳۷۲/۰۸/۱۲ به بحث پیرامون «زمینه آشنایی با مبانی نظام مدیریت اسلامی» پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده اند، تقدیر و تشکر می نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه ۱
۲۷.....	جلسه ۲
۴۹.....	جلسه ۳

بسمه تعالی

زمینه آشنایی با مبانی نظام مدیریت اسلامی

جلسه ۱

توضیحاتی پیرامون «فهرست کلیات کارنامه تحقیقات کاربردی فرهنگستان علوم اسلامی»

فهرست:

۱ - کلیاتی درباره سیر بحث

۱/۱ - سطوح و تعداد عناوین

۲/۱ - مراحل کار روی عناوین

* اصل بحث (تشریح عناوین)

۱ - توضیح درباره آزمون

۱/۱ - معنا و جایگاه آزمون

۲/۱ - تناسب «روش در مدیریت» با «مبنا و کرائی»

۱/۲/۱ - منزلت «روش» در نظر و عمل

۲ - توضیحاتی پیرامون عناوین تحت آزمون

۱/۲ - دلایل قرارگیری قید «اجتماعی» برای «شاخصه فعالیتها»

۲/۲ - توضیحی درباره توسعه و معیار آن

۱/۲/۲ - لزوم اجتماعی بودن توسعه

۳/۲ - توضیحاتی درباره موضوعات و مباحث «معیار توسعه»

۱/۲/۳ - ضرورت ملاحظه «تناسب توسعه، اختیار و وظیفه در هر فعالیت»

۴/۲ - توسعه «نظام توصیف» نتیجه ایجاد تناسب بین توسعه، اختیار، وظیفه

۱/۴/۲ - لزوم مشخص شدن «نظام توصیف»

* خلاصه بحث

* پرسش و پاسخ

۱ - تفاوت مدیریت مادی والهی در دوسطح خُرد و کلان

۲ - نقش معیارها در سازماندهی

(بسم الله الرحمن الرحيم)

۱ - کلیاتی درباره سیر بحث

۱/۱ - سطوح و تعداد عناوین

بحثی را که در امور مدیریت خدمتتان داریم انشاءالله بر اساس جدولی که تنظیم شده است بیان می‌نمائیم و امیدواریم که بتوانیم در این بحث این قسمت را در چند سطح تکمیل کنیم.

یک سطح آن، عناوین است که انشاءالله الرحمن این عناوین نه تائی که این جا قرار گرفته است حداقلش به ۳ تا ۲۷ عنوان تبدیل می‌شود، یعنی یک ۲۷ تا می‌شود، شاخصه اجتماعی فعالیتها، یک ۲۷ تائی هم ابزار اجتماعی فعالیتها می‌شود و یک ۲۷ تا هم می‌شود نظام اجتماعی فعالیتها.

این حداقلی است که عرض می‌کنیم تا نتیجتاً سه بخشی را که داریم سه تا (۸۱) هشتادویکی عنوان یعنی ۲۴۳ تا عنوان بشود و بعد این جدول و دو جدول دیگر که یک جدولش مربوط به سیاست است و یک جدول دیگرش مربوط به اقتصاد است، کلاً رویهم ۷۲۹ عنوان می‌شود که این مقدار حداقل کار است والا در پایان کار که ما صرفاً در مدیریت خواهیم بحث کنیم باید ۷۲۹ عنوان را در خود آزمون بیاوریم بنابراین باید ۲۴۳ شاخصه، ۲۴۳ ابزار و ۲۴۳ تا عنوان هم نظام باشد، این نهایت و پایان کار است.

۲/۱ - مراحل کار روی عناوین

در ابتدا می‌بایست ۸۱ موضوع و عنوان طرح شود، سپس باید برای این عناوینی که طرح شده است ۳ مرحله داشته باشیم، ۱ - مرحله تعیین عناوین، ۲ - مرحله تنظیم عناوین ۳ - مرحله تشریح عناوین است. مرحله‌ای که عناوین تشریح می‌شوند باید با فیش اطلاعاتی کار بشود، یعنی ما باید یک فیشهایی داشته باشیم که در صفحات کوچک عناوین شرح داده شده باشند. مثلاً تعریف عنوان یک تعریف ۲ الی ۳ سطری باشد. و تشریح آن هم یک صفحه کوچک بوده و مطالب خلاصه باشد.

موضوعی که موضوع اصلی صحبت ما می‌باشد نظامی است که می‌خواهد در فرهنگ کار بکند که طبیعتاً این نظام بر یک بنیانی و بر یک مبنائی پی‌ریزی شده و برای یک کاری هم می‌خواهد فعالیت داشته باشد، این نظام ماشینی است که بر اساس یک مجموعه قواعدی درست شده و می‌بایست یک نحوه کارائی و همچنین یک نتیجه و ثمره‌ای هم داشته باشد. این سیر بسیار کلی بحث می‌باشد که انشاءالله تعالی به آن خواهیم پرداخت.

اصل بحث (تشریح عناوین)

۱ - توضیح درباره آزمون

۱/۱ - معنا و جایگاه آزمون

در قسمت اول می‌گوئیم که شاخصه اجتماعی فعالیتها و ابزار اجتماعی و نظام اجتماعی فرع بر آزمون قرار گرفته‌اند برای آزمون چند معنا می‌توان بیان و اراده کرد.

یک معنای ابتدائی آزمون، این است که بگوئیم ما یک چیزی را درست کرده‌ایم آنرا آزمایش کرده‌ایم و حالا هم یک سری کارهائی را می‌خواهیم انجام دهیم، این یک حرف است، حالا اگر بنا باشد خود این تنظیممان و خود این کارمان دارای یک روشی باشد در این صورت بایستی دید اصلاً آزمایش کردن چه کاری است؟ چه منزلتی را نسبت به تأسیس و نسبت به طراحی دارد؟ در جواب می‌گوئیم آزمون تجربه است تجربه یک موضوع است در این صورت آیا صحیح است برای هر موضوعی آزمون بگذاریم یا اینکه موضوعی را که باید در فرهنگ آزمایش کنیم مدیریت خود فرهنگ است؟

۲/۱ - تناسب روش و مدیریت با مبنا و کارائی

همانگونه که در سطح نظری، در سطح باصطلاح فلسفی که «روش» «نظام» برای فکر کردن است، در بخش کار جمعی هم «مدیریت» و «سازماندهی» از عمل خود تحقیق جدا نمی‌باشد. یعنی باید حتماً ما بدانیم که هر روش اداره‌ای با منطق متناسب خودش سازگار می‌باشد. نمی‌توان یک روش اداره که بر پایه

مثلاً اصالت حس استوار است شما برای دستگاه فلسفی‌ای که قائل به اصالت ذهن، یا قائل به اصالت ولایت و تولی است بکار بگیرید. این مطلب، مطلب بسیار مهمی است که روش مدیریت، نرم افزار مدیریت، نحوه سازماندهی با مبنا و با کارائی (یعنی کاری را که از آن می‌خواهید) متناسب می‌باشد. البته همیشه باید بدانید خصلتی که عرض می‌کنیم، هرگز در مدیریت خُرد قابل ملاحظه نمی‌باشد، یعنی قابل تمییز نیست (مانند مثالهایی که در مدیریت خُرد می‌زنند یا اگر جایی شما تشریح کنید) ممکن است برای شما نمونه بیاورند، صدها نمونه از مدیریت خُرد بیاورند که مدیریت یعنی چه؟ مدیریت یعنی یک مدیر عامل در یک شرکتی یا یک کارخانه مواظبت داشته باشد که این مؤسسه یا شرکت چقدر سرمایه دارد و سال دیگر هم باید تا چه مبلغی افزایش معقولی پیدا کرده باشد. مدیر برای اینکار باید تأمین اعتبار نماید(حالا یا از طریق فروش سهام، یا از طریق وام از بانک یا...) از طریق آن اعتبار، مواد اولیه و ابزار و وسایلی که استهلاک پیدا می‌کند و نیروی انسانی لازم را تأمین نماید سپس اینها را سازماندهی نموده و آن مواد اولیه را به یک کالائی تبدیل کرده و آنها را به بازار برساند، بعد از آن می‌بایست دوباره تأمین اعتبار نماید یعنی به اعتبار تبدیل کند. اعتبار اولیه با اعتبار مرحله آخر فاصله‌ای دارد، باید آن فاصله رشد را نشان بدهد. ممکن است کسی بگوید این اصلاً ربطی به این ندارد که شما، متدین به چه دینی هستید کارگراها و مهندسین شما هر کسی می‌تواند باشد، یهودی، نصاری، مسلمان، حزب اللهی و... در این صورت شما باید از موضع کاری که انجام می‌گیرد ملاحظه‌اش کنید. هرگز نمی‌شود بگوئید که شما، چرا مهندسین مثلاً حزب اللهی را که آورده‌اید مثل مهندس یهودی از آن کار خواسته‌اید و مهندس یهودی که آمده بود گفته بودیم مثلاً این بخش را که دست تو سپرده‌ایم باید درست کار کند به او سخت‌گیری می‌کردید به مسلمان هم سخت‌گیری می‌کردید باید مسلمان کار می‌کرد حالا کار می‌کرد یا نمی‌کرد مسئله‌ای نبود، رعایت اسلامش را می‌کردیم، می‌گویند خوب اگر این طور باشد محصول چگونه بدست می‌آید؟ می‌گوئید حالا محصول مهم نیست، ارزش اسلامی به بیشتر مسلمان بودن است. کارخانه وقتی ضرر می‌کند چکار کنیم؟ بهر حال در روش (مثلاً روش در مدیریت خُرد که دارید) به نظر می‌آید در آن مسلمان و یهودی مساوی هستند و لکن اگر شما سیرتان بطرف این باشد که

مدیریت کلان را نگاه کنید، رنگ روش اداره با روش ادراک و با مقصد داشتن نزدیک تر می شود و اگر در توسعه ملاحظه اش کنید قطعاً به نحو کامل واضح می شود که دو خط سیر وجود دارد یک منطق، با همان گونه که با روش فکر کردن و روش جمع بندی کردن و روش استنتاج کردن و به بیان ما «روش تولید مفاهیم یا اینکه ایجاد کیفیت ایجاد فاعلیت تبعی» در سطح بالاتر تبعیت هست، یا تبعیت و تولى حیوانی دارد یا ملکوتی. بنابراین این نحوه پرستش نمی تواند جدای از معبود باشد اگر معبود، معبودی است که او را بصورت ملکوتی می پرستید آداب و مناسک عبادتش علی حده است، کار جمعیش هم علی حده است. آنچه را که انشاء الله تعالی در این جلسات باید به عرضتان برسانم و روی آن دقت کنید این است که بتوانیم در همین سطح، ۳ تا ۲۷ تا در شاخصه ها و ابزار و نظام را معین نمائیم که بحث آن انشاء الله انجام می گیرد در همین جا باید نشان بدهیم که این نظام فرقی با نظامی که روش و منطق استنتاجش، روش تولید مفاهیمش، مادی محض باشد چه فرقی می کند؟ چرا صحیح است بگوئیم این روش، روش الهی است، در روش الهی چه خصوصیات را اضافه می کنید؟ آیا مثلاً نحوه گردش کارها و کنترل الی آخر... اینها یک توجیهات شرعی پیدا می کند یعنی یک کار انجام می گیرد هم در اینجا و هم در دستگاه مادی ولی کاری که در اینجا انجام می گیرد از انگیزه مذهبی استفاده شده کنترل انجام می پذیرد و بر اساس این کنترل یک تشویق و توبیخ و قراری برای تدارک انجام می پذیرد یک جا مثلاً به آن می گوئیم محاسبه، مشارطه، مراقبه تشکیلاتی، یعنی لقب مذهبی و عنوان مذهبی به آن می دهیم تا بتوانیم از انگیزه مذهبی در این راه بهره بگیریم. و یک جا اینکار را نمی کنیم آیا این گونه است؟ یا نه واقعاً این کار در دستگاه دیگری که مادی است نمی تواند انجام بگیرد ولو تحت عناوین دیگر، چرا نمی تواند انجام بگیرد؟ چرا به نفع آنها نیست که این گونه کارها را انجام بدهند؟ چرا به نفع سازمانی که الهی می باشد این است که این کارها انجام بگیرد و به نفع یک سازمان الحادی نیست که این گونه تنظیم و کنترل کند؟ و باید آنها با یک روش و یک شیوه دیگری کنترل کنند.

پس جزوهای را که شما در مدیریت در پایان می نویسید باید آن جزوه بتواند هم از نظر لوازم ضروری مبنای نشان بدهد که این دستگاه، دستگاهی الهی است و این روش اداره و سازماندهی، روش سازماندهی

الهی است و هم باید انشاءالله تعالی بتواند نشان دهد که دستگاههای دیگر نمی‌توانند این نحوه اداره را داشته باشند، آنها اداره در سطح پائین‌تر را دارند. یعنی ما اگر سطوح مختلفی از روابط و موضوعات را قرار بدهیم، و بگوئیم این نظام در سطح یک و بالا قرار دارد اختلافشان باید اختلاف در سطح جهت‌گیری باشد نه اینکه اختلافشان در عناوین و القاب باشد (مثلاً شما عناوین مذهبی داشته باشید و آنها عناوین دیگری داشته باشند).

۱/۲/۱ - منزلت روش در نظر و عمل

آقای دیندار: این هم در مبنا، هم در روش و سازمان و کارائی فرمودید که می‌آید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی کلاً مبنا و روش و مدلی را که در بخش تأسیس می‌آوریم. اینجا فقط ما اشاره به روش کردیم چون روش در دستگاه نظری، کار سازمان را می‌کند، منزلتش، منزلت سازمان است، هر چند سازمان هم خودش سه بخش دارد یک اصول و شاخصه و معیار دارد و یک ابزار دارد که ابزاری باز منزلت خود روش را دارد.

پس بنابراین خود سازمان را، از چند جهت باید به صورت روش ببینیم، منزلت سازمان در مقام عمل منزلت منطق است، هم باید متناظر با روشی که دارید آن قواعدی را که در روش دارید در این جا رعایت کرده باشید و هم باید آن روشی را که برای تولید مفهوم دارید، برخاسته از اصولتان باشد. بنابراین باید سازمانتان بدو واسطه بازگشت به اصولتان داشته باشد.

منزلت سازمان متأخر است ولی از نظر تولید اجتماعی حتماً در توسعه مفاهیم اصلی متغیر اصلی را به خود روش تولید مفاهیم می‌دهیم که مدیریت هم از آن تغذیه می‌کند، ولی در عین حالی که از آن تغذیه می‌کند در مرتبه دیگر که مرتبه به ثمر رسیدن برنامه است (که در برنامه‌تان باز توسعه مفاهیم در عینیت حاصل می‌شود) اصل می‌باشد (یعنی ایجاد شرایط توسعه می‌شود). در ایجاد شرایط توسعه، ساختار نسبت به مبانی مقدم است یعنی آن ساختار هست که واسطه تغییر شرایط می‌شود، اگر در کل بخواهید نگاه بکنید سهمش را باید نصف تأسیس مفاهیم بدانید. ولی اگر در خود برنامه تنها و مقایسه با برنامه بگیری حتماً

سهمش در اجراء بیشتر است. البته اگر هر سه بصورت یک کل مشاهده بشود سهم دوم را دارد سهم اول یعنی مثلاً ۴ به تأسیس می‌رسد ۲ به ساختار می‌رسد ۱ به برنامه می‌رسد. برنامه اگرچه بسیار مهم است و درست است که تا موقعی که برنامه و استراتژی و سیاستها نباشد (موضوعاتش را که آخر کار ملاحظه می‌کنید) نمی‌توانیم تغییر شرایطی را داشته باشیم و لکن برنامه بدون سازمان هم هرگز اجرا نمی‌شود. مهندس طراحی برای مدیریتهای عمومی جامعه و مدیریت تحقیقات هم بدون این دو بخش محال است که بتواند کار بکند. حالا مباحث کلی مطلب اجمالاً بیان شد.

آقای محسنی: سهم عمده بررسی، بررسی کاربردی می‌شود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در مرحله سازمان، آزمون است.

آقای محسنی: بررسی فلسفی و نظری خود اینها الان بحث نمی‌شود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تحقیق و بررسی نظری باید در بالای جدول انجام گیرد.

۲ - توضیحاتی پیرامون عناوین تحت آزمون

۱/۲ - دلایل قرارگیری قید اجتماعی برای شاخصه فعالیتها

خوب ما چند تا تعبیر می‌توانیم داشته باشیم، یکی بگوئیم شاخصه فعالیتهای اجتماعی (یا فعالیت اجتماعی)، یکی هم می‌توانیم بگوئیم شاخصه اجتماعی فعالیتها، این دو تعبیر حتماً فرق دارند. وقتی می‌گوئید شاخصه اجتماعی، یعنی شاخصه‌ای که برای عموم، شاخصه است بعد هم اگر بنا شد نظامی بر اساس این شاخصه درست شود عموم باید در تولیدش شریک باشند، مثل نظام اجتماعی فعالیتها که می‌گویند نظام ولایت، نه اینکه ولی و مقام ولایت بگویند، یعنی ولایت مثل امور مشکک که در بخش نظری حوزه ذکر می‌کنند مطرح می‌شود. در حوزه می‌گویند مثلاً نور دو مراتب است، به نور کبریت و نور نورافکن و نور خورشید و ستاره و ماه، همه نور گفته می‌شود، اینکه نور به صورت تشکیک به همه مراتب اطلاق می‌شود. اینجا پیدایش یک چیزها را نسبت به جمع می‌دهید، چرا؟ آیا بهتر نیست که بگوئیم از خدا گرفته بعدش پیغمبر اکرم(ص) بعدش ائمه طاهرين بعدش هم به هر حال ولی فقیه؟ چرا یک طرفه نمی‌آورید؟ یعنی

بگوئید شاخصه فعالیت اجتماعی، وقتی گفتید شاخصه فعالیت اجتماعی، معنایش این است که، جنابعالی خودتان هم یک نفر هستید یک کارهای می‌کنید، یک فعالیتی می‌کنید در منزلت خودتان، یک کارهایی به نحو خصوصی و شخصی و یک کارهایی هم بطور اجتماعی انجام می‌دهید. معیار صحت کار خودتان پیش خودش می‌باشد. هر کسی معیار صحت کار خودش دستش می‌باشد (از ولی فقیه تا کوچکترین افراد) مثل عبادات که مثلاً شما می‌گوئید شاخصه اینکه در نماز چه چیزهایی نماز را باطل می‌کند، چه چیزهایی مبطلات نماز است چه چیزهایی مقدمات است چه چیزهایی مقارنات است کدام جزء ارکان نماز است کدامش مثلاً و الی آخر... چرا نمی‌گوئید شاخصه فعالیت، آن وقت فعالیت‌های اجتماعی داشته باشید، اگر در نظر مبارکتان باشد (که ما این جا زیاد توضیح نمی‌دهیم فقط اشاره می‌کنیم) در اینجا تمام شده است که تقوم اصل است پس در تولید هم تقوم اصل است. (در کجا تمام شده در آن بخش ۱/۱/۱ آن اولین قسمت در بحث وحدت و کثرت تمام شده که تقوم اصل در توسعه و کمال است) اگر تقوم اصل است پس اجتماعی بودن فعالیت اصل هست، نه فعالیت اجتماعی اگر اجتماعی بودن فعالیت اصل است. یعنی افراد باید در فعالیت با هم باشند اولاً باید لفظ اجتماعی مقدم قرار گیرد ثانیاً لفظ فعالیت هم بنام فعالیتها تلقی بشود پس می‌گوئیم شاخصه اجتماعی فعالیتها، همین طور هم ابزار اجتماعی فعالیتها و همین طور هم نظام اجتماعی فعالیتها. در این سه تا چه لزومی دارد که ما شاخصه‌ها را بالا و در ابتدا بنویسیم، برای اینکه بر اساس شاخصه‌ها، ابزارها باید تنظیم بشود مثلاً می‌گوئید که ما نیازمند هستیم که فلزی که در این اتومبیل بکار می‌رود مقاومتش این طوری باشد. مثلاً می‌گوئید سه دسته فلز، سه دسته جسم. در این ماشین بکار می‌رود باید برای هر کدامش، نحوه مقاومتش، متناسب با کارش باشد خوب حالا باید معیار در توسعه و معیار در ساختار و معیار در کارائی را بیان کنیم.

۲/۲ - توضیحی درباره توسعه و معیار آن

معیار در توسعه را که می‌خواهید ذکر کنید. باید معلوم شود خود توسعه یعنی چه؟ توسعه عین کلمه

کمال است.

در آن، خود موضوع مقایسه با نقص نهفته است. کمال وقتی قابلیت ادراک پیدا می‌کند که آن را بریده مطلق از همه مقایسه‌ها ندانید مثلاً در برابر فهم عجز، شما فهم قدرت می‌توانید پیدا کنید، در مقابل نقص می‌توانید معنای کمال را ملاحظه کنید، این مقایسه از قبیل مقایسه‌ای نیست که، برای باصطلاح اثبات باشد بلکه برای ادراک است. شما در ادراک کمال یک ملاحظه و نظری به نقص دارید. خوب برای توسعه، باید یک اوصافی قبلاً برای آن ثابت شده باشد که حالا معیار، به نسبت به آن اوصاف در پیدایش کمال ما، معیار می‌باشد. (طبیعتاً نباید الان وارد بحث اوصاف توسعه بشویم باید این جا بحثمان معیار باشد) معیاری که در توسعه اجتماعی فعالیتها و در کمال اجتماعی فعالیتها وجود دارد، چیست؟

۱/۲/۲ - لزوم اجتماعی بودن توسعه

آقای دیندار: منظور، در اینجا معیار اجتماعی توسعه است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: معیار توسعه اجتماعی فعالیتها، توسعه باید قبل قرار بگیرد، بعد «اجتماعی» توسعه اجتماعی پیدا می‌کند، یعنی توسعه بدست یک فرد انجام نمی‌گیرد. توسعه به صورت اعمال فردی انجام نمی‌گیرد چون اگر اعمال فردی باشد دیگر تقومی در کار نمی‌باشد، بنابراین بحثی که گفتیم هر منزلت بالاتری توسعه مکانیش متقوم به توسعه زمانی پائین‌تر است. توسعه مکانیش - یعنی توسعه نفوذ اراده‌اش، به توسعه زمانی پائین‌تر، یعنی تولی به بالاتر، اگر ولایت وجود مبارک مولی الموحیدین علی ابن ابیطالب(ع) را در زمان ما مبهم از نظر ولایت اجتماعی در یک جامعه، نه در یک تاریخ را ملاحظه نمائیم (مثل همین زمانی که الان هستیم ولایت ایشان توسعه بیشتری پیدا کرده است بعد از این که مسلم توسعه بیشتری پیدا خواهد شد ولایت انسان ابداً مهجور نیست مثل وقتی که در ابتدای کار مهجور بوده ممکن است مهجور باشد کما هو حقه، چون الان هم امام علی علیه‌السلام را کسی نمی‌شناسد و لکن بین این مهجور بودن و بین مهجور بودن آنوقت اصلاً قابل قیاس نیست آنوقت فقط ۳ نفر، ۴ نفر الی ۷ نفر حداکثر، معتقد به امامت و خلافت بلافصل حضرت سید الموحیدین(ع) بودند و لکن الان شما می‌گوئید جمعیت‌های حدود صد هزار نفری با علاقه به ایشان شهید می‌شوند در عین حال می‌گوئید محدود به این صد هزار نفر هم

نمی‌باشد، لااقل یک ملیون فدائی برای وجود مبارک علی(ع) وجود دارد غیر از اینکه دوستار و علاقه‌مند مثلاً هزار ملیون نفر هستند. بنابراین بین آن مهجور بودنی که حضرت خانه نشین می‌شوند با مهجور بودن در زمان حاضر تفاوت بسیار زیادی وجود دارد.

توسعه نفوذ اراده و موضع‌گیری تاریخی حضرت مرتباً رو به رشد است توسعه اجتماعی ایشان، (یعنی سرپرستی و ولایتی که به رد مردم همان جامعه بخورد) به میزانی بوده است که مردم همان جامعه تولی داشته‌اند. اگر مردم تولی پیدا نکنند ولو سرپرست حضرت نوح علیه‌السلام باشد ولكن چون پسر نوح تولی ندارد از سرپرستی نوح خیری به او نمی‌رسد. به پسر نوح چقدر خیر می‌رسد؟ به قدری که تولی به ولایت پدرش دارد بیشتر از آن هیچ، پس بنابراین می‌گوئید توسعه مکانی یک ولی و نفوذ اراده یک ولی، به میزان تولی اوست البته به هر میزانی تولی باشد به همان میزان هم، آن شخصی که تحت سرپرستی و متولی به ولایت ولی باشد، نفع می‌برد و در این فعل هم او وهم خود ولی در عبادت خداوند متعال شریک می‌باشند.

۳/۲ - توضیحاتی درباره موضوعات و مباحث «معیار توسعه»

می‌آئیم سراغ اینکه، معیار توسعه که اساس تعریف توسعه اجتماعی فعالیت‌ها است چه چیزی را تفسیر می‌کند؟

می‌گوئیم فعالیت‌های متعادل را تفسیر می‌کند یعنی فعالیت‌های متعادل توسعه پیدا می‌کند، (آن هم به نحو توسعه اجتماعی) فعالیت‌های متعادل با فعالیت‌های بدون قید طبیعتاً یک فرقی دارد. در اینجا اگر فعالیت‌های متعادل توسعه پیدا کرد عدالت هم توسعه پیدا کرده است یعنی عدالت تناسب با کمال دارد توسعه هم تناسب با کمال دارد. در چه چیزهائی یکی در تناسبش با توسعه تاریخ.

بنابراین یک توسعه تاریخی داریم که باید توسعه اجتماعی با آنها تناسب داشته باشد. این معیاری را که می‌خواهیم بایستی بتواند ربط کار ما و سازماندهی‌ها را به توسعه تاریخی‌یمان را مشخص نماید یک توزیع اختیار و وظیفه‌ای هم هست که باید متعاقب با آن رابطه ما با توسعه تاریخی ما و نحوه دادن اختیارات و نحوه تعیین وظایف را هم مشخص کند.

بنابراین «تناسب توسعه، اختیار وظیفه در هر فعالیت»، توسعه نظام توصیفی می‌شود. ما در نظام توصیفی می‌توانستیم از یک چیز، بریده از تاریخ، یک وصف داشته باشیم در ارتباط با تاریخ نیز یک وصف دیگری می‌توانید داشته باشید.

۱/۳/۲ - ضرورت ملاحظه تناسب توسعه، اختیار و وظیفه در هر فعالیت

شما هرگاه بتوانید رابطه دستگاههای موجود خودتان را با نظامی که دارید (مثلاً با نظام ولایت فقیه) مشخص کنید یعنی جایگاهتان را در یک ساختار بزرگتر، و مقابله این جایگاه نظامتان، در نظام جهانی را معلوم نمائید و بگوئید روبروی آن هم نظام کفر است و تعیین نمائید که این در مجموعه که قرار می‌گیرد چه نتیجه‌ای دارد، بعداً می‌توانید بگوئید نسبت توسعه‌ای را که برای کفار پیدا می‌شود چیست؟ و نسبت توسعه‌ای که برای نظام ولایت فقیه پیدا می‌شود چه سهمی از توسعه است؟ یعنی چه؟ یعنی حاصل تاریخی در زمان حاضر، آیا به نفع ولی فقیه زمان در حال حرکت است یا به نفع کفار، آنوقت در این توسعه تاریخی ما چه سهمی را به عهده داریم؟ مجموعه ما اگر خوب کار کند چه اثری را می‌تواند داشته باشد؟ اگر بد کار بکند چه ضرری از بدکار کردنش وارد می‌شود نتیجه قهری عملش کجا منعکس می‌شود، اینگونه است که اگر شما بتوانید رابطه‌اش را بصورت مشخص و دقیق معین نمائید (نه به صورت شعار) در این صورت اختیاراتی را که به افرادی دهید بر اساس این سطح از احساساتی را که نسبت به بکارگیری اختیارات دارید و وظایفی را که معین می‌کنید باید تناسبش مشخص باشد^۱

^۱ حالا اگر عزیزترین دوست شما بدلیل رشد فردی خودش، عملی انجام دهد!! بعنوان مثال: ما به جناب آقای محسنی کمال علاقه را داریم در زمانی هم خیلی به ما کمک کرده‌اند و لکن اگر بخواهم رعایت ایشان را بکنم یک ظلم کوچک شده مثلاً به آقای معصومی و آقای دیندار و آقای حسینی نژاد، ولی ظلم نسبت به اینها اهمیتی ندارد می‌گویم چرا؟ آیا در دستگاه شما ظلم اهمیتی ندارد؟! ظلم، کوچک آن هم خیلی بزرگ است؟ می‌گویم، خیر همیشه می‌بایست در «تراحمها» به «تکلیف» نگاه کنید، ایشان ظلمی را که می‌کند به جناب آقای معصومی، آقای دیندار، آقای حسین نژاد، در ارتباط با ولی فقیه و نظام چگونه است؟ آیا این ظلم منعکس به آنجا هم می‌شود. یا اینکه نسبت به ولی فقیه تبدیل می‌شود؟!

شما وقتی «اجتماعی بودن» را اصل در «قدرت و تکلیف» گرفتید یعنی گفتید تکلیف پیدا نمی‌شود مگر به صورت اجتماعی، تکلیف توسعه پیدا نمی‌کند مگر به صورت اجتماعی، می‌گوئید چرا؟ می‌گوئیم برای اینکه موضوعات آن در ارتباط با جامعه تبدیل می‌شود بلکه هر کسی یک دسته تکلیفات فردی دارد آن علی حده است ولی خود آنها را هم که به تکالیف اجتماعی مقایسه کنیم اجتماعی مقدم می‌شود، چنانچه حتی ظلم تبدیل شود به گونه‌ای که اگر چه موضعی که یک مدیر می‌گیرد نسبت به بعضی ظلم است «برآیند» آن مجموع نفع باشد وقتی می‌گوئیم نفع است یعنی آن ظلمی که نسبت به افراد انجام می‌گیرد این اگر راه دیگری نداشته باشد، اصلاً عدل است اگر راه دیگری داشته باشد باید زیر سؤال برود و لکن اگر راه دیگری نداشته باشد بگوید آقا من مجبورم در این شرائط این کار را بکنم مثلاً امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) باصطلاح یک کار خیلی شیرینی در امر سیاسی می‌کرد که این به ذهن می‌آید از مصادیق «و مکرو و مکرالله و الله خیرالماکرین» بوده است این سیاست باصطلاح دیپلماسی امام خمینی مکر الهی را گاهی نشان می‌داد و اینکه این به بهترین نحو هم انجام گرفت. چرا من اول لقب الهی را به مکر می‌دهم به دلیل اینکه برای نفع خودش نبود این حيله‌ای برای زمین زدن پرچم کفر در یک جنگ سیاسی بود (و این حتماً وظیفه ولی فقیه می‌باشد که از راه ممکن که کفر را متزلزل کند و ایمان را برافرازد از شئون مختلف وارد بشود، البته چهره اسلام نباید مشوه شود نبایستی ضرر جزئی آن به نظام کفر بخورد و ضرر تاریخی آن به اسلام بخورد). این کار را ایشان به بهترین نحو انجام می‌دادند ایشان شخصاً علیه آمریکا و جنودش محکم حرف می‌زد و بچه‌های سپاه و بسیج را مردانه به میدان شهادت می‌فرستادند آنها هم می‌رفتند و پرچم اسلام را در دنیا در مناطق مختلف می‌کوبیدند. (همانطوریکه آثارش هم مشخص است) بعضی‌ها خصوصی به ایشان می‌گفتند که برویم با آمریکا مذاکره کنیم ایشان سکوت می‌کردند طوری سکوت می‌کردند که اینها خیال می‌کردند که عیبی هم ندارد، خوب بعد گاهی هم دست خودشان می‌گذاشتند می‌گفتند هر جور که خودتان تشیخص می‌دهید من در این امور دخالت نمی‌کنم می‌گفتند مخالفت نمی‌کنید؟ ایشان می‌فرمودند به تشیخص خودتان عمل کنید. آنها هم مذاکره می‌کردند، بنا می‌شد بیايند صلح کنند و نماینده بفرستند، این فرد انجیل

امضاء بکند بردارد اینجا بیاورد وقتی که می‌آورد آن نماینده، آقای ولایتی و سایر سران را چهره سیاسی امام خمینی(ره) می‌دید و لذا تا اینجا که می‌آمد، ایشان یک پس گردنی محکم به او می‌زدند که حالا در این پس گردنی زدن هفت الی هشت نفر هم باید فدا می‌شدند خوب ایشان صد هزار و دویست هزار نفر را برای جلو بردن اسلام فدای اسلام می‌کردند، این هفت هشت نفر هم بالای آنها، این هشت تا خودشان با دل خودشان نمی‌خواهند بروند، این هشت تا هم اگر می‌فهمیدند که فدا شدن اینها چقدر برای اسلام می‌ارزد و می‌تواند یک رئیس جمهور آمریکا را متزلزل کند دیگر اکراه و نارضایتی نداشتند، آمریکاییان بعد از رحلت امام(ره) اقرار کردند و گفتند در دو انتخابات ما ایشان دخالت کرد، ایشان در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا دفعه اول بوسیله گرفتن لانه جاسوسی دخالت کرد و ملت آمریکا این تحقیر را نپسندیدند و رئیسشان را عوض کردند این کار امام خمینی(ره) در عوض کردن ریاست جمهوری آنها خیلی اثر داشت، در زمان انتخابات دوم هم ایشان یک تحقیر دیگر کرد باز ملت آنجا خشمگین شدند رئیس جمهور بعدی را هم عوض کردند. اینکه امام خمینی(ره) بتواند باصطلاح عواطف آمریکاییها را بشناسد که این فرد به چه وسیله سرکارآمده مثلاً عرض می‌کنم: این فرد سنبل غرور یک ملت در اهداف مادیشان می‌باشد، لذا امام هر چه بتواند پشت سر هم اثبات کند این رئیس هم بدرد غرور شما نمی‌خورد. یکی دیگر را بیاورید این کار، دستگاه آنها را متزلزل می‌نماید و این کار اگر مرتب تکرار شود آنها مرتباً هر رئیس را می‌آورند بگویند که اینهم آدم بی‌عرضه‌ای است و نمی‌تواند موضع‌گیری درستی داشته باشد، این مردم بعد از این، نسبت به نظام حکومتی‌شان بی‌اعتقاد می‌شوند و بعد از آن، دستگاه آنها فرو می‌پاشد. البته ضربه از یک جا مثل یک سر لشکری که هم تیراندازی خوب بلد است هم نیزه خوب می‌زند و هم ابزار و آلات قدیمی را به ابزار جدید هم خیلی خوب می‌تواند با هواپیما برود پرواز کند بزند هم به موقعش خوب می‌تواند آرمپچی دست بگیرد حرکت کند هم اینکه می‌تواند نظام لشکر را برای زدن آرمپچی یا زدن با هواپیما و... آرایش بدهد و اینکه بتواند ولایت کند کارها را که هم آن عده‌ای که اهل پیاده نظام هستند حرکت کنند و هم سواره‌ها حرکت کنند

همه را به طرف دشمن حرکت دهد و دشمن را در مضيقه قرار بدهد، اين از نظر سياسى يك كار بسيار مهمى است خوب حالا برگرديم.

۴/۲ - توسعه «نظام توصيف» نتيجه «ايجاد تناسب بين توسعه، اختيار، وظيفه»

بنابراين روى خود موضوع كه اينجا دقت مى كنيم مسأله «توسعه اجتماعى فعاليتها» و «توزيع اختيار و وظيفه» و نتيجه آن «توسعه نظام توصيفى» شماست و شما مى توانيد كار خودتان را از جايگاهى كه داريد تا به مرحله مقابل با دشمن و موضع تاريخى تان را وصف نماييد.

اگر فرد مدير كارى را كه مى كند ظلمى را كه مى كند مواجه با يك خدمت بالاتر باشد اگر راه منحصر در همين كار باشد ديگر آن كار ظلم نمى باشد ولى اگر ظلمى واقع شد و آن ظلم متأسفانه وارونه بود يعنى ظلم به نظام ولايت فقيه بود و به شما عدل بود (البته عدل در اينجا معنى غلطى دارد، مقصودمان عدل جزئى است) در رابطه با توسعه، براى شخص مدير پرورش خيلى خوبى مى آورد، براى شما پرورش خيلى خوب آورد ولكن شما آدمهاى شده ايد كه خيلى خوب مفهوم را فهميده ايد ولى در توليد سهيم نبوده ايد، اگر اين طور باشد با ملاحظه مجموعه و سير تاريخى، گروه دارد بد كار مى كند يعنى توليد اجتماعى انجام نمى گيرد و با ملاحظه خودتان، براى خودتان رشدهاى پيدا شده است، اين دستگاه درست نشده كه شما فقط رشد كنيد، بنا بود منتهج اش «توليد اجتماعى مفهوم» باشد حالا اگر از اين نيز بدتر شد يعنى شخص خودش رشد مى كند ولى نه خدمت نسبت به بالاتر انجام مى گيرد (بصورت توليد اجتماعى) و نه نسبت به پائين تر وسيله بالا رفتن استعدادها و پرورش ها بوده است اين ديگر از دو جهت خلاف است، نه اينكه از يك جهت خلاف باشد.

۱/۴/۲ - لزوم مشخص شدن «نظام توصيف»

بنابراين شاخصه اصلى را كه بنا هست در اين جلسه به آن اشاره كنيم اين است كه در نظام توصيفى، وصف خوب بودن، وصف بد بودن، وصف هر فعل مربوط به اين است كه بتوانيم آن فعل را و آن وصف را به «توسعه مبنا» تعريف نماييم.

نمی‌شود توسعه مبنا یعنی توسعه اصلی، توسعه تاریخی و توسعه نظام واقع نشود و فقط توسعه برای خودتان قائل باشید. پس نظام توصیفی‌تان باید مشخص باشد اگر «نظام توصیفی‌تان» در هر فعل مشخص شد مقدمه است برای اینکه «نظام دستوراتان» یعنی بایدها معین شود ولی تا توصیف مشخص نشده باشد بایدها مشخص نمی‌شود اول باید وصف شود که این چه چیز می‌باشد بعد جایگاهش هم کجاست بعد بگوئیم حالا که این مطلب این چنین موضوعی هست و رتبه جایگاهش هم این است، حالا آیا این قوانین اساسی مربوط به این است یا قوانین خصوصی یا قوانین مثلاً عمومی کدامش است چی هست؟

خلاصه بحث

ما در این بحثی که داشتیم چند کار را انجام دادیم اول آمدم یک دسته بندی اجمالی خدمتتان عرض کردیم درباره منزلت خود این جدول از نظر تقسیم شدن که گفتیم که این بخش این نه تا باید بشود مثلاً سه تا ۲۷ تا ۸۱ که در ۲۴۳ تا قرار می‌گیرد و در پایان در ۷۲۹ تا. بنابراین یک دسته‌بندی اول خدمتتان عرض کردیم که جایگاه بحث مشخص بشود بعد از اینکه آن دسته بندی تمام شد آمدم ربط این دسته را به دسته‌های بالاتر و پائینتر و کارایی آن و منزلتش را عرض کردیم بعد از بیان منزلت به تشریح اجمالی خود موضوعی را که می‌خواستیم موضوع بحث قرار بدهیم که آن شاخصه اجتماعی فعالیتها بود پرداختیم و در نهایت آمدم اولین قسمتش که معیار توسعه بود آن را تشریح کردیم.

پرسش و پاسخ

۱ - تفاوت مدیریت مادی و الهی در دو سطح خرد و کلان

آقای دیندار: در اول این بحث فرمودید که در سطح خُرد تفاوت مدیریت کفر و مدیریت اسلامی شاید قابل مشاهده نباشد یعنی در یک مواردی هم امکان دارد شباهت داشته باشد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله در صورتی که به توسعه نپردازید و آن را معیار قرار ندهید و اگر همه کارکردنها را جدا جدا کنید یعنی شما مشغول کارهایی هستید و به اینکه کارها چگونه توصیف شده کاری نداشته باشید آنها را از توصیفشان جدا کنید چرا به این آقا می گوئید اینطور انجام بده، آن طور انجام بده، این را کاری نداشته باشید یعنی شما مشغول کار می شوید از فلسفه می آید تا عمل، بعد فلسفه تان برای شماها که در کار هستید واضح هست، نسبت فعلتان به آن فعل مشخص می باشد ولی برای دیگری که از خارج می آید مشخص نیست مثلاً آقای امیر مقدم می آید و ایشان نمودار کارها را می بیند، ضوابطی و قوانینی را می بیند. آیا قبل از اینکه شما بگوئید چرا این قانون را، چرا این وظیفه را، چرا این اختیار را قرار داده ایم چرایش را بدون اینکه بگوئید، خود او متوجه شود، ممکن است او وقتی می آید بگوید این کار شما با یک جای دیگری که او هم در یک فلسفه دیگری کار کرده شبیه است از این هم می آئیم پائین تر می گوئیم که اداره و یا سازمانی مثل یک شرکت را آموزش می دهند و لکن فلسفه اش را لزوماً نمی گویند، فلسفه مدیریت غیر از خود مدیریت است، حالا برای آن کسیکه دارد فلسفه را می خواند ابتدا به نظر می آید که مساوی است ولی با یک مرحله دقت معلوم می شود که خیر نمی تواند یک وظیفه مشابه در بین دو دستگاه وجود داشته باشد باز هم خدمتتان عرض کنم چرا می گوئیم هم مشابه دیده می شود هم نمی تواند وجود داشته باشد؟ برای اینکه یک کار اگر در جایگاهش تعریف بشود و جایگاهش هم در ارتباط با فلسفه اش و چرایی آن جایگاه تعریف شود، ارتباط آن کار با فلسفه مشخص شده، اگر همان کار ابداً جایگاهش دیده نشود بلکه خود آن کار بریده از جایگاهش دیده شود شبیهش حتماً در دستگاههای دیگر هم وجود دارد.

آقای دیندار: یعنی همان مثالی که فرمودید راجع به حضرت امام «قدس سره الشریف» که یک عده بچه های مخلص انقلاب حتی فدا می شوند، خوب گاهی آدم همین قضیه را در ولایت کفر هم مشاهده می کند که یک عده سرباز ارتش را به یک جایی می فرستند بعداً به یک نحوی اینها را نفی می کنند و می گویند اینها را ما

نفرستادیم و ممکن است حتی آنها کشته هم بشوند بخاطر آن مصالح کلی که در نظرشان هست، این دو عمل گاهی شبیه هم بنظر می‌رسند.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: جایگاه هر امر و عملی مهم است مثلاً شما که در کار فنی تخصص دارید شما می‌گوئید این پیچ را باید پشت هد ببندید وظیفه آن گرفتن پایه هد هست بعد می‌گویم پیچش چطوری است می‌گوئید اینجا می‌شود آهن باشد اینجا باید پیچش آلومینیوم باشد من عین همین پیچ را می‌آورم و می‌پیچانم یک جایی که باید دسته ضبط این را بگیرد آن پیچ آلومینیومی را که بستم حدیده‌هایش سنگینی این ضبط صوت را تحمل نمی‌کند و می‌برد، برمی‌گردم می‌گویم پیچی که آلومینیومی بود مال ضبط صوت بود چرا برید؟ می‌گوئید جایش اینجا نبود، آنجا وزنی را که می‌خواست تحمل نکند مثلاً تحملش ۲۰ گرم بود اگر پیچ آلومینیومی هم نمی‌گرفتیم آهنی می‌گرفتیم روی جریان مغناطیسی که آنجا درست می‌شد اثر می‌گذاشت باید جلد هد و پیچ هد آلومینیومی باشد و لکن باید سیم‌پیچ روی مثلاً آهن فرضاً فولاد با آهن‌ربا پیچیده شده باشد قاعدتاً روی فولاد باید باشد که ابداً خود آنها چیزی نداشته باشد بوسیله شدت، کم و زیاد شدن جریان، باصطلاح بتوانند کار نکنند و این آهن‌ها را روی نواری که هست شکل بهش بدهند. خوب حالا من سؤالی که از حضرت عالی دارم این است که، جای بکارگرفتن یک چیز در یک سیستم با تعریفش رابطه دارد یا نه؟ در کجا؟ مثلاً در دستگاه کفر، استکبار و عظمت شخص نگهدارنده آنجا «محور» است یعنی هیتلر و ناپلئون و این مردک آمریکا، کلینتون صحیح می‌دانند که عده‌ای برای هویت آنها فدا شوند برای چه صحیح می‌دانند؟ چون خودشان را پرچم سازمانشان می‌دانند می‌گویند همه اینها هم راضی هستند که فدای من بشوند، سازمانشان هم همه روی انانیت می‌چرخد اگر هویت شخص بالایی خُرد و شکسته بشود هویت بقیه هم خُرد و شکسته شده است ولی امام (ره) اسلام را اصل قرار می‌دهد و می‌گوید اگر من خُرد بشوم بعد از من هم شما برقرار هستید رعایت هم می‌کند که به نفع اسلام فدا بکند، بنفع اسلام وقتی فدا کند اثر جهانش اینست که مردم گرایش بطرف اسلام پیدا می‌کنند، مردم الان جمهوری اسلامی را واسطه در طرفدار اسلام شدن می‌دانند دنبال اسلام هستند درست است که تفکیکی بین اسم آقای خمینی و اسم نظام را و اسلام

قائل نیستند صحیح است ولی بهر حال محور اسلام است. مثلاً ایشان وصیت‌نامه می‌نویسد شما وصیت‌نامه ایشان را ببینید وصیت‌نامه سایر سیاستمداران دنیا را هم ببینید، آنها بحث ملیت و مرام را پیش می‌کشند ولی ایشان از اول با حدیث ثقلین آغاز می‌کند، قبل از هر چیز مردم را حول محور اسلام فرا می‌خواند این نامه‌هایی که حضرت امام(ره) در ۱۵ خرداد تا آخر رحلتشان نوشتند، پیدا نمی‌کنید اعلامیه‌ای را که به گونه‌ای ارتباط به اسلام نداشته باشد.

پس بنابراین اجمالاً به صورت خیلی کلی، عرض می‌کنم، هر موقع یک کار را در دو دستگاه مشاهده می‌کنید به چند گونه آن را می‌شود ملاحظه کرد، اول کار را بریده از جایگاهش ملاحظه نمائیم، دوم: ملاحظه کار با جایگاه آن کار نسبت به هدف، اینکه چه آثاری نسبت به هدف و توسعه دارد، اگر یک کار را در جایگاه و توسعه‌اش ملاحظه کنیم، آنوقت به وضوح خواهیم دید، آنچه در دستگاه کفر بکار گرفته می‌شود. با دستگاه الهی تفاوت دارد طبیعتاً کارائی متفاوتی پیدا می‌کند، مثلاً نمی‌شود و جا ندارد از دستگاه کفر و کلینتون بخاطر آخرت دفاع کرد چون به او می‌گویند می‌شود بخاطر دنیا از تو طرفداری کرد نه بخاطر آخرت، اصلاً خود کلینتون خودش را پرچمدار آخرت نمی‌داند و دستگاهش هم بر آن اساس نیست و از کلینتون قبول نمی‌کند که ادعا کند ما به خاطر عیسی ابن مریم(ع) کار می‌کنیم و برای مثال برای اعتلای انجیل کار می‌کنیم او انجیل را بخاطر تشریفات امضاء می‌کند و به آن سوگند می‌خورد.

۲ - نقش معیارها در سازماندهی

آقای محسنی: لطفاً دلیل دسته‌بندی به شاخصه، ابزار و نظام را بیان نمائید؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آن چیزی که در بخش اول (تأسیس)، اصول موضوعه می‌شود، در اینجا (آزمون) اصول موضوعه برای سازماندهی لازم داریم، نه اصول موضوعه برای روش، لذا معیارها نقش اصول موضوعه‌ها را دارند و آن چیزی که در اینجا به عنوان ابزار هست و روش برای تنظیم نظام می‌گیریم در بالا روش مدل سازی آن را می‌بینیم که بر اساس این معیارها یک ابزارها و یک روشهایی را در مدیریت درست می‌کنیم، در آنجا هم بر اساس اصول موضوعه روشهایی وجود دارد در آنجا محصولش این است که مدل سازی

کنیم یعنی نظام مفاهیم بسازیم در پایان آن نسبت به هر موضوع در آنجا نظام اجتماعی فعالیتها درست می‌کنیم، عین این، در مقدورات مدیریت در مهندسی طرح و نظام برنامه وجود دارد.

والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته

بسمه تعالی

زمینه آشنایی با مبانی نظام مدیریت اسلامی

جلسه ۲

۲۲/۷/۷۲

توضیحاتی پیرامون «فهرست کلیات کارنامه تحقیقات کاربردی فرهنگستان علوم اسلامی»

فهرست

۱ - مقدمه‌ای بر لزوم تناسب قدرت با جایگاه اجتماعی

۱/۱ - تناسب «قدرت و آگاهی» هر فرد با حضور او در «نسبیت» بین ولایت و تولی

۲/۱ - مراحل پیدایش «آگاهی و قدرت» فرد در جامعه

۲ - مراحل پیدایش «ابزار تصرف اجتماعی» (فرهنگ) در سه مرحله تأسیس، آزمون، طراحی

۱/۲ - تناظر مراحل پیدایش «ابزار تصرف اجتماعی» با پیدایش «قدرت فرد در اجتماع»

۲/۲ - جایگاه فرهنگ بعنوان «ابزار» در نظام ولایت

۳/۲ - جایگاه فرهنگ بعنوان مقسم «تأسیس، آزمون، طراحی»

۴/۲ - تناسب ایجاد با تولی در مراحل مختلف پیدایش قدرت

۵/۲ - تفاوت تقوم تولی و ولایت در دو مرحله تأسیس و آزمون

۳ - تعداد و سطوح تقسیمات جدول عناوین در تناسبشان به یکدیگر

۱/۳ - نسبت تقسیمات سیاست، فرهنگ، اقتصاد به نظام ولایت

۲/۳ - تناسب تقسیمات با موضوع تقسیم

۳/۳ - نهایت تقسیمات در جدول تناسب آنها به یکدیگر

۱/۴/۳ - نسبت تقسیمات به یکدیگر هنگامی که مقسم «مدیریت فرهنگ» باشد

۴ - پاسخهایی به سؤال درباره عناوین جدول

۱/۴ - پاسخ به سؤال معیار بدون اجتماعی برای فعالیتهای

۲/۴ - رابطه نظام توصیف با اصول روش توصیف در تقسیمات تأسیس

* - توصیه‌ای درباره تدوین مباحث مدیریت تحقیقات

۵ - همسانی شاخصه و معیار در جدول

۶ - معیار بودن اوصاف توسعه در توسعه اجتماعی فعالیتهای

۱/۶ - سنجش بوسیله اوصاف توسعه

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

۱ - مقدمه‌ای بر لزوم تناسب قدرت با جایگاه اجتماعی

۱/۱ - تناسب «قدرت و آگاهی» هر فرد با حضور او در «نسبیت» بین ولایت و تولی

قدرت انسان بوسیله «نسبیت» او در نظام ولایت مشخص می‌شود. غرضمان از نسبیت چه می‌باشد؟ غرضمان از نسبیت این است که مناصبی را شما مثلاً در هیئت دولت مشاهده می‌کنید، مناصبی را در وزارت‌خانه‌ها و در ادارات تا به مناصب غیر دولتی در جامعه برسد، بعد من سؤال می‌کنم که آقای میرحسین موسوی دارای چه قدرتی است و چقدر توانایی دارد؟ میدان اراده و تصمیم ایشان چقدر است؟ نسبت به چه اموری حق تصمیم‌گیری در جامعه دارد؟ می‌گویند تا دارای چه منصبی باشد؟! اگر آقای میر حسین موسوی نخست‌وزیر باشد درباره فروش نفت، نظرش تأثیر دارد، ولی اگر استاد دانشگاه باشد نظرش در فروش نفت بسیار کم اثر دارد. بله! ایشان استاد دانشگاه هم که باشد می‌تواند رأی بدهد و رأی او را وکیل به مجلس می‌فرستد، ولی رأیش یک چند صد هزارم از آرای تهران است، مثلاً اگر یک و نیم میلیون نفر در انتخابات تهران شرکت کنند، تأثیر رأی ایشان $\frac{1}{1500000}$ خواهد بود و نسبت به کل کشور در یک انتخابات رأیش یک نفر از کل است، البته اثر دارد و چون رأیش در تهران نیز می‌باشد اثرش بیشتر است، چرا که نسبت به ۳۰ نفر وکیل مجلس می‌تواند نظر بدهد ولی اگر شخصاً نخست‌وزیر باشد هم می‌تواند مثل مردم پای صندوق رأی حاضر بشود و هم می‌تواند در هیئت دولت نظر هیئت وزیران را در برنامه مقدار فروش نفت هماهنگ کند و در مجلس از آن برنامه دفاع نماید، تربیونهایی در اختیار او قرار می‌گیرد که قدرت آن تربیونها هزاران هزار برابر یک استاد دانشگاه می‌باشد، پس اگر کسی سؤال کند اراده و نفوذ آقای موسوی در امور اجتماعی ایران چقدر است؟ بلافاصله صحیح است گفته شود تا در چه منصبی باشد؟ وقتی می‌گوییم قدرت شما هم در نظام ولایت چقدر است؟ می‌گوییم تا در چه منصبی قرار گرفته باشید؟

«حضور در نسبیت بین ولایت و تولی، قدرت و آگاهی فرد را معین می‌کند» لکن قدرت آگاهی فرد سه

مرحله دارد.

۲/۱ - مراحل پیدایش «آگاهی و قدرت» فرد در جامعه

در یک مرحله، فرد می‌تواند یک قانون را در «نسبیت» ایجاد کند، در مرحله ایجاد قانون تولی به یک دسته از قوانین ولی بالاتر پیدا میکند، در این صورت، متناسب با منزلت تولی خودش قدرت ایجاد قانون را خواهد داشت. ولی همین که قدرت ایجاد را پیدا نمود بلافاصله صاحب تصرف نمی‌باشد، بلکه متناسب با این منزلتی که ایجاد کرده اولین تصرف یا آزمون را انجام می‌دهد و پس از آزمون تبعیت را احراز می‌کند، از چه کسی؟ از فاعلهای تبعی در نظام. یعنی در مرتبه اول، ایجاد نسبت می‌کند، بعد احراز نسبیت، پس از احراز نسبیت از طرف ولی بالاتر ولایت نموده و در فرهنگ طراحی کرده و در اقتصاد اجرا می‌نماید.

۲- مراحل پیدایش «بزار تصرف اجتماعی» (فرهنگ) در سه مرحله تأسیس، آزمون، طراحی

بنابراین ما باید برای هر کدام از مراحل تأسیس، آزمون و طراحی جایگاهی را تعریف نماییم آنجایی که تأسیس در مرحله گمان و احتمال است. تأسیس در حال درست شدن مقدماتش می‌باشد نه خود تأسیس، چرا که برخورد به سایر قوانین پیدا نکرده است مرحله‌ای از تولی است، آنجایی که یک تأسیس صورت می‌گیرد یعنی هماهنگی تمام شده و نظام نسبیت درست شده و یک قانون هماهنگ با سایر قوانین ایجاد گردیده است معنای این مطلب این است که یک مرحله از تولی و ولایت و نسبیتش در یک مرتبه تمام شده است ولی این هماهنگی در چه حدی است؟ این امر بدین معناست که فاعل تبعی ایجاد شده، در سطوح مختلف قرار دارد گاهی یک فاعل تبعی در مرحله تأسیس ایجاد می‌شود و گاهی یک فاعل تبعی در مرحله آزمون ایجاد می‌شود که لزوماً مطابقت حقیقی با مرحله اول را ندارد. ولی متناسب با آن می‌باشد. یک مرحله‌ای هم در طراحی است. در طراحی قانونی را که خودتان متقوماً با قدرت مولی در ایجادش سهیم بودید این ابزار برای تصرف شما می‌شود، یعنی طراحی ابزاری برای تصرف اجتماعی است. در مرحله آزمون هنوز خودتان در حال کنترل کردن می‌باشید که آیا این هماهنگی در معنایی که قبلاً ایجاد کرده‌اید آیا در سطح آزمون است فاعلیتهای دیگر با شما مشارکت دارند، اینجا هم متقوماً با یاری مولی پیروز شدید حالا که

پیروز شدید معنای تصرف شما در نظام قوانین از سطح بالاتری که سطح اول نسبت بود به سطح دوم رسیده است. در این زمان شایستگی ابزار تصرف اجتماعی شدن را پیدا کرده‌اید.

بنابراین ابزار تصرف اجتماعی، فاعل تبعی است همچنان که آنچه که هم در آزمون و هم در تأسیس واقع می‌شود نیز فاعل تبعی می‌باشد نهایت سه مرتبه از فاعل تبعی داریم. یک فاعل تبعی اجتماعی که در طراحی واقع می‌شود آن طرح را هر کسی از شما که فرا بگیرد می‌تواند برود انجام بدهد، اگر در منزلت شما باشد، طرح تقریباً شبیه پیدایش یک قانون است یک مرتبه دیگر خیر اینطور نیست بلکه کنترل آن چیزی است که در مرحله اول نسبت برخوردش با نظام فاعلیت ایجاد شده است ولی هنوز این که آیا فاعلهای دیگر هم این را بپذیرند یا نپذیرند و در چه حدی در برخورد دوم تمام می‌شود نیست.

۱/۲- تناظر مراحل پیدایش «ابزار تصرف اجتماعی» با پیدایش «قدرت فرد در اجتماع»

بنابراین به همان صورت که نفوذ اراده و طلب شما در سه مرحله نظام حساسیت نظام تمثیل و نظام عینی خارجی می‌باشد، در نظام اجتماعی هم یکبار در خود «نسبت» است یکبار در «آزمون» است. (یعنی تصرف شما با حضور فاعلهای دیگر در عینیت)، یکبار نیز در «طراحی» (یعنی تبدیل شدن آن آزمون شما به قانونی که ابزار تصرف) می‌باشد.

۲/۲- جایگاه فرهنگ بعنوان «ابزار» در نظام ولایت

بنابراین مقسمی که ما در «فرهنگ» داریم تولید ابزار تصرف «سیاست»، نسبت به «اقتصاد» است. «فرهنگ» چه وسیله‌ای است؟ ابزار است. در چه مرحله‌ای؟ در بزرگترین تقسیم یعنی در تقسیماتی که در نظام اجتماعی دارید که می‌گویید، سیاست، فرهنگ، اقتصاد، فرهنگ واسطه قرار می‌گیرد برای سیاست، یعنی هیچ سیاستی، هیچ تمایل اجتماعی بدون ابزار فرهنگ، قدرت نفوذ در عینیت را ندارد.

حالا همین جا من یک نکته‌ای عرض کنم. معنای حساس بودن تکنولوژی در همین جاست شما هر قدر عشق داشته باشید، هر قدر وفا و هر قدر صفا داشته باشید، هر قدر فداکاری داشته باشید لکن بایستی توجه

داشت که در سطحی از فاعلیت تبعی که برای نظام حساسیت‌ها ذکر می‌شود آنجا هم رابطه بین فاعلها فاعل تبعی است. آنجا هم حتی برای یک فرد اوصافش نسبت به خودش فاعل تبعی است «اراده‌اش» نقش محور را دارد، البته بین فاعلهای تبعی نیز درجه داریم بهمان صورت که آهن تبعی برای شما و چوب هم تبعی برای شما می‌باشد ولی آهن وسیله تصرف در چوب است یعنی فاعلهای تبعی هم خودشان نسبت به هم دارای طبقاتی هستند محوری تبعی، و تصرفی تبعی و تبعی تبعی آن رده پایین است که در مرتبه پایین قرار می‌گیرد. متصرف آن است که وسیله برای اراده کسی که بخواهد تصرف نماید قرار می‌گیرد، محور آن است که برای او اصل قرار می‌گیرد مثلاً فرهنگ، بنفسها منزلتش تبعی است، ولی محوری در تبعی در بعضی از سطوح می‌باشد و در بعضی از سطوح حتماً متصرف هست، غیر از اقتصاد است که در تبعی تبعی قرار می‌گیرد.

خوب حالا محور تصرفی تبعی، یعنی محوری که متصرف هست ولی خودش شأنش تبعی است مثل یکدسته از امور خاص اصول موضوعه که بعنوان محور قرار می‌گیرند در چه چیزی؟ کدام متصرف؟ متصرف تبعی، اسمش چه می‌باشد؟ ایجاد (تأسیس) در متصرف تبعی که اسمش «آزمون» می‌باشد متصرف می‌باشد در تبعی تبعی که مرحله طراحی اصطلاحاً می‌شود، متصرف هست ولی در تبعی تبعی.

بنابراین ما یک تقسیم‌بندی اساسی داریم که همیشه فرهنگ نقش ابزار دارد.

مقسم ابزار است لذا یک کلمه در اینجا داریم که این را می‌خواهیم نشان بدهیم و آن کلمه تحقیقات کاربردی است که بدلیل قدرت عملکردش مورد توجه ما می‌باشد. البته بایستی توجه کرد که تحقیق را ما در اینجا به چه معنایی گرفته‌ایم منظورمان از تحقیق، «ایجاد» می‌باشد. «محقق نمودن» نه اینکه چیزی که محقق شده آنرا بدست آوریم گو اینکه صحیح نبود که ما این اصطلاح را بکار ببریم. منظور از تحقیقات همانکه فعلاً اسمش را کاربردی می‌گویند کافی است.

پس دوباره تشریح می‌کنم، مقسم ما در اینجا باصطلاح «ابزار» است در نظام ولایت، منزلت منزلت متصرف می‌باشد ولی متصرف تبعی، نه متصرف مستقل، مسلماً شما بدون وجودش نمی‌توانید تصرف در عینیت داشته باشید تقسیمات درونی آنهم تأسیس و آزمون و طراحی می‌باشد. تا هنگامی که احتمال به مرحله طراحی نرسد تبدیل به قانون عمومی یعنی ابزار تصرف اجتماعی نمی‌گردد. انسان می‌تواند یک چیزی را به اصطلاح گمان (احتمال) اولیه قرار دهد، می‌تواند هماهنگیش را تا مرحله اصطکاک و برخورد با فاعلهای دیگر تمام نماید، می‌تواند از آنجا هم جلوتر آمده در عینیت هم آن را محقق نماید، یعنی با فاعلهای دیگر، در عینیت هم آنرا بکار گیرد. می‌تواند بعد آن را تبدیل به طراحی کند که دیگر مثل یک قانون عمل کند که در حقیقت آنچه که در اینجا اسمش طراحی برای بخش اقتصاد است اسمش برنامه یا قوانین انضباطی می‌باشد که باید به آن منضبط باشیم.

۴/۲ - تناسب ایجاد با تولی در مراحل مختلف پیدایش قدرت

آقای محسنی: فرمودید ایجاد، نسبت مستقیم با تولی دارد یعنی ما در سطوح مختلف از تولی، ایجاد متناسب با آنرا خواهیم داشت، یعنی بالاترین تولی در عالم تکوین که مربوط به شخص نبی اکرم (ص) می‌باشد...

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: خود شما بفرمایید که در تولیتان، یک تولی ابتدایی شما بوده (که آن را هم همیشه داشته و مرتباً هم در آن اختیار دارید) در آن تولی، توجه می‌کنید به خدای متعال به میزان ظرفیتی که به شما داده شده است شما یک مقدار از آن را خرج این توجه می‌کنید اگر تمام ظرفیت را که به شما داده شده است همه‌اش را صرف توجه کردید یک حرفی است والا اگر مرتبه پایین‌ترش را توجه کردید یک مرتبه از توجه را دارید، این توجه یعنی تولی، ایجاد هم یعنی توجه به اصطلاح این یک کشش، شما فاعلی هستید، موجدی هستید ایجاد کننده‌ای هستید که خلق شده‌اید که این ایجادکننده یک ایجاد دائمی تبعی دارد که قبل از اینکه خودش بخواهد به تبع فاعلیت او فاعلیت نماید او خودش را هماهنگ می‌کند، مسلماً همیشه انسان بدون توقف در حال تغییر و حرکت می‌باشد. نهایت اینکه تقاضا گاهی قبل از تصرف

مولی است گاهی تقاضا بعد از تصرف می‌باشد. تقاضای فاعلهای تبعی همیشه بعد از تصرف مولا می‌باشد یعنی آنها هیچگونه سبقتی بر تصرف مولا ندارند یعنی به تبعیت تصرف مولی به یک گونه خود را هماهنگ می‌نمایند، هرچند در آن گونه هماهنگ شدن هم یک مقدار اختیار دارند، صفر نمی‌باشد ولی شما علاوه بر آن شأن، شأن دومی هم دارید مثل اینکه فاعلیت تبعی شما یک شأن در تغذیه دارد، شما غذایی را که تناول می‌فرمایید دستگاه گوارش شما آنها را تبدیل می‌کند، این تبدیل کردن یعنی فاعلیت کرده است ولی فاعلیت دستگاه گوارش همه‌اش به اراده شما نیست، مثل سایر اشیاء عالم مثل درخت و کوه و آفتاب و زمین و ... که همه آنها به تبع اراده فاعل بالاتری حرکت می‌کنند. علاوه بر این ظرفیت، شما یک ظرفیت دیگری دارید برای اینکه می‌توانید در این تصرف کنید و می‌توانید اراده کنید به اینکه غذا کمتر تناول کنید، روزه بگیرید، می‌توانید نه ضدش را اراده کنید و غذای زیادی را میل کنید.

یک میدانی از حرکات دارید که می‌توانید در آن توجه کنید و چیزی را ایجاد کنید. شما در مرحله اول بنحو تبعی ایجاد می‌کردید مرحله دوم بنحو تصرفی ایجاد می‌کنید ولی تصرف شما تا اینکه تبدیل به تقوم شود و تبدیل به حالت دیگر شود یک فاصله دارد. تقاضای قبل از تصرف داشتید بصورتی در این توجه نمودن تصرف کردید، حالا به گونه‌ای که شما تصرف کردید متناسب با آن ایجاد می‌شود، متقوما شما دارا هستید، بعد بر اساس آنچه که دارا هستید تصرف می‌کنید، عینا در تأسیس و آزمون و طراحی، همینطور در نهایت در شکل اجتماعیش نه فردی.

۵/۲ - تفاوت تقوم تولی و ولایت در دو مرحله «تأسیس» و «آزمون»

این در شکل فردیش بود آنجا هم شما یک مرحله‌ای از ایجاد دارید، مثل مرحله تقاضا ولی در مقام نسبیت اجتماعی، یک مرحله‌ای دارید که متقوما با همه فاعلهای نظام و رئیس نظام می‌آید در آزمون حضور پیدا می‌کنید که یک مقداری مناسبت دارد با تأسیستان ولی مطابقت ندارد متقوما چیزی را درست می‌کنید، در حقیقت. چه چیزی را درست می‌کنید؟ در حقیقت منزلتان را تمام می‌کنید و منزلت از ناحیه جامعه پذیرفته می‌شود این غیر از تأسیس است که در مرتبه نسبیت ایجاد شد، ولی این نیز هنوز متقوم به قوام

جامعه نشده یعنی مهر و امضای همه فاعلها را نخورده، باصطلاح می‌گویند از نظر، نظری تمام شده ولی هنوز ما نمی‌دانیم در عمل و عینیت همین را جواب می‌دهد یا نمی‌دهد بعبارت دیگر شما انفرادی و به تنهایی نمی‌توانید موجد قانون باشید و هیچ کس دیگر هم به تنهایی نمی‌تواند موجد قانون باشد، نظام ولایت می‌گوید تولی و ولایت باید با هم باشد آن هم تولی کیفیت از نسبیت فاعلها. جواب این سؤال که مقسم تأسیس آزمون طراحی به چه ملاکی هست تمام شد.

۳ - تعداد و سطوح تقسیمات جدول عناوین در تناسبشان به یکدیگر

یک سؤال دیگر شده که آیا مجموع ۲۴۳ مثلاً است؟ خیر مجموع ۷۲۹ تا هست که ۲۴۳ تایی آن اقتصادی است، ۲۴۳ تا فرهنگی است، ۲۴۳ تا هم سیاسی است، مجموعش ۷۲۹ تا است. آقای معصومی: سیاست، فرهنگ، اقتصاد از کجا وارد می‌شود یعنی ابتدا ما به اصطلاح ...

۱/۳ - نسبت تقسیمات سیاست، فرهنگ، اقتصاد به نظام ولایت

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی ما یک جدولی بنام نظام ولایت داریم که زیر بخش نظام ولایت سه جدول می‌باشد، «سیاست، فرهنگ، اقتصاد»، «ولایت، تولی، تصرف»، آنوقت ولایت جدول چه چیزی می‌شود؟ جدول سیاست در نظام ولایت، باز خود آن هم طبیعتاً زیر بخش دارد پس بنابراین تولی باز خودش زیر بخش دارد تولی هم باز نقش تأسیس و نقش اصول موضوعه دارد. در حقیقت آنجایی که شما می‌گویید وحدت، کثرت، جامعه‌شناسی، تاریخ‌شناسی، هستی‌شناسی را می‌گویید معنایش اینست که دارید تمایلات خود فرهنگ را ذکر می‌کنید (البته متناظر) فرق این سه تا نکته را عرض کنم. گاهی می‌گویید که نسبت آنچه را که در سیاست، فرهنگ، اقتصاد داریم مشابه است یعنی عین همانها تکرار می‌شود خیر! به این صورت نباید باشد، گاهی می‌گوییم متناظر است، متناظر عیبی ندارد ولی تسامحا، گاهی می‌گویید متناسب است یعنی یک چیزی در آنجا هست که برای همان چیز باید خصوصیتی متناسب با منزلتش در اینجا وجود

داشته باشد، یعنی منزلتها اصل می‌باشند، پس تعبیر به متناسب بهتر از گفتن متناظر است و متناظر گفتن بهتر از گفتن متشابه است.

آقای محسنی: یعنی تلقی بنده این بود که اگر در خود سیاست بخواهیم بررسی شاخصه، ابزار و نظام را داشته باشیم سه تا ۲۴۳ عنوان خواهیم داشت که ۷۲۹ تا می‌شود.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: شما می‌توانید نظام ولایت را خرد کنید تا هر یک دانه‌اش باز به ۷۲۹ عنوان برسد ولی دیگر از نظام ولایت بیرون می‌افتید، آن جدول، می‌شود نظام سیاست نظام ولایت. آقای محسنی: لطفا اینجا را کمی توضیح بفرمایید.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی شما می‌توانید موضوع تقسیمات را کل نظام ولایت قرار بدهید می‌توانید یک بخش را موضوع تقسیم قرار بدهید. بگویید ما سیاست را موضوع تقسیم قرار می‌دهیم می‌توانید فرهنگ را موضوع قرار دهید، و نیز می‌توانید بیاید پایین‌تر یک بخش کوچک‌ترش را قرار بدهید. بنابر هر کدام را که موضوع قرار بدهید باید ۲۷ تا را ذکر کنید برای همان موضوعتان که باصطلاح ۷۰۲ تا دیگر هم برای بقیه ذکر کنید تا ۲۷ تا ۲۷ تا درست بشود، روشن شد؟

۲/۳ - تناسب تقسیمات با موضوع تقسیم

حالا آیا وقتی ما می‌توانیم عناوین را خرد کنیم و پایین بیایم و همچنین می‌توانیم بالا برویم چه مقدارش کافی است؟ می‌گوییم موضوع صحبت‌مان الان چه می‌باشد؟ موضوع صحبت‌مان اگر نظام ولایت است بخش فرهنگش ۲۴۳ تا بخش سیاست آنهم ۲۴۳ تا بخش اقتصادش هم ۲۴۳ تا عنوان دارد. اگر موضوع تقسیم‌مان فرهنگ تنها بود این ۷۲۹ را در فرهنگ بیاورید.

آقای محسنی: جلسه پیش فرمایشی داشتید نسبت به این مطلب می‌فرمودید که همین ۷۲۹ تا عنوان را می‌توانیم در سیاست و اقتصاد هم داشته باشیم تلقی ما این بود که همین مطالب شما در فرهنگ است چون به این صورت فرمودید که می‌توانیم همین جدول را در سیاست و اقتصاد داشته باشیم دیگر ما ارتباط این کل مطلب را یعنی نظام ولایت را با سیاست و فرهنگ و اقتصاد خوب نگرفتیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: معذرت می‌خواهم بیانم خوب نبوده یعنی هر موضوعی را که ما بخواهیم تقسیم کنیم باید به این صورت باشد اگر بگویید بروید درباره قند تحقیق کنید ما باید بتوانیم برای این قند ۲۷ تا متغیر معرفی نماییم یعنی ۲۷ تا وصفی که اگر آن وصفها تغییر کند نظامشان عوض بشود باید دیگر قند، قند نباشد ما می‌بایست ۲۷ وصف برای این قند ذکر کنیم که آن ۲۷ تا هم در ۷۰۲ وصف دیگر قرار دارند که مجموعاً یک ۲۷ تا منتجه این یکی می‌شود که آنها هم ۲۶ تای دیگر هستند ۲۶ منتجه هستند که اگر پایگاه و جایگاه این در شرایط عوض بشود باید قند از قند بودن دربیاید باید یک نسبتی داشته باشد با آن ۲۶ تای بیرونی که خودش هم یک از ۲۷ است، یکی ۲۷ هم داخل هستند، مثالی را که ما قبلاً می‌زدیم می‌گفتیم اگر تخم مرغی را در کاسه‌ای از آب نمک بیندازیم در صورت تغییر غلظت آب نمک جای تخم مرغ عوض می‌شود، فاسد بودن و سالم بودن تخم مرغ نیز در جای آن اثر دارد حالا اگر غلظت آب نمک را ثابت نگه داریم و جای تخم مرغ عوض شده باشد می‌فهمیم که گندیده است یا گندیده نیست بدون اینکه بخواهیم آنرا بشکنیم.

آقای محسنی: مگر خود ولایت را منتجه سیاست و فرهنگ و اقتصاد نمی‌گیریم در این صورت چه داعی داریم که جدول جداگانه برای این داشته باشیم؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ولایت را مثلاً می‌گویید ولایت اجتماعی، یک ولایت دیگری هم باید داشته باشید که یکی از آن انواع ولایتهای، ولایت اجتماعی باشد آنوقت این بشود ۱ ۲۷ آنها، درون خودش که می‌آید تقسیمات خودش را می‌خورد، بیرونش که می‌رویم که صرفاً منتجه بیشتر نیست. روشن شد؟ آنوقت تا ۷۶۰۰ میلیارد نیز بالاتر نمی‌تواند برود یعنی همان جا قفل می‌شود.

۳/۳ - نهایت تقسیمات در جدول مدل

آقای معصومی: بعدش چه می‌شود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بعد بایستی فلسفه‌اش تغییر بکند آنهم طبیعتاً تغییر می‌کند یعنی به ۷۶۰۰ میلیارد که می‌رسید هر موضوع شما ۲۷ وصف دارد که اگر در دیگری ضرب بکنیم معنایش اینست

که عدد ۲۷ باطل است، اگر عدد ۲۷ باطل باشد آنوقت عدد سه، که سه بار در خودش ضرب می‌شود و ۲۷ را تحویل می‌دهد با مبنایی که ضرب را آغاز کردید که گفتید سه هست می‌سازد ولی اگر عدد سه نباشد و مبنای منطقی شما به صورتی شود که جای ولایت، تولی، تصرف یک چیز دیگر باشد که چهار تا بشود، آنوقت طبیعتاً رقم کاریمان بالاتر می‌رود کما اینکه اگر دو تا بشود فوراً نظام این عوض می‌شود.

۴/۳ - تقسیمات داخلی فرهنگ و تناسب آنها به یکدیگر

آقای محسنی: آنوقت به این صورت هم می‌توانیم تعبیر بکنیم که اگر بگوییم شاخصه‌ها اعم از شاخصه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی ۳ تا ۲۴۳، می‌شود ۷۲۳ تا.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: معیارها را شما نمی‌توانید ۲۴۳ تا بدهید، یک ۳ شاخصه در اقتصاد و یک سه شاخصه در فرهنگ و یک سه شاخصه در سیاست دارید، یک دسته سه تایی اصل موضوعه هم در فرهنگ دارید، یک دسته سه تایی اصل موضوعه هم در اقتصاد دارید می‌توانید عناوین اینها را متناظر بکنید و لکن نمی‌توانید بگویید کل ۲۴۳ تا متعلق به یکی از آنها باشد.

آقای محسنی: یعنی نمی‌توانیم بگوییم کل ۲۴۳ تا مربوط به سیاست است؟!

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: طبیعتاً خیر چون مربوط به سیاست می‌باشند، اگر در خاطر مبارکتان باشد همینجا مثل جدول مربوط به فرهنگ است، یک بخش بالای آن متعلق به اصول موضوعه هست، بعدش روش است و بعدش نظام است، دوباره معیار یا شاخصه هست، بعدش روش است، بعدش نظام، دوباره مقدورات قدرت می‌باشد.

آقای دیندار: یعنی در واقع ساختار توسعه فعالیت‌های سازماندهی آنجا، فرهنگ، سیاست، اقتصاد است.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: کلاً کل جدول را که ملاحظه کنید، جدول شما فرهنگی است نسبت به نظام ولایت و لکن نسبت به درون فرهنگ که بیاید نمی‌توانید بگویید همه آن فرهنگ است.

آقای دیندار: ابزار سیاست، ابزار فرهنگ، ابزار اقتصاد است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی یک دسته ابزارهای عینی می‌خواهد، یک دسته ابزارهای سازمانی و یک دسته ابزارهای اصول می‌خواهد، حالا برای اینکه مشابهت کلمات موجب ضعف انتقال به بحث نشود، روی خود جدول می‌آییم اینجا نوشته‌ایم شاخصه اجتماعی فعالیتها، سه شاخصه بیشتر نداریم، برای توسعه اجتماعی فعالیتها گفتیم متناسب با این در قسمت بالا اصول موضوعه داریم و متناسب با آن مدیریت تحقیقات یعنی مقدمات داریم، که در این طرف، روبروی مدیریت تحقیقات نوشته شده «اصول توسعه شرایط سازماندهی (در اهداف کلان)، مقدمات اجتماعی»، قدرت در برنامه اصل است، چرا؟ چون آخر اجرای برنامه بعد از مهندسی و... چگونه می‌شود؟

در آخر قدرت توسعه می‌یابد، بنابراین در برنامه قدرت اصل است، مدیریت موضوعش مدیریت قدرت تحقیق است و لکن در سازماندهی قدرت صحبت نمی‌کنید توسعه فعل و حرکت و ساختار است، نقش خود ساختار، کلش، یعنی اگر ما تأسیس را در منزلت سیاست یا ولایت بگیریم ولی ولایت در تولی چون جدول، جدول تولی است، آنوقت آزمون را می‌توانیم ابزار آن تولی بگیریم، یعنی متناظر یا متناسب با فرهنگ بگیریم و بخش برنامه‌اش را متناسب و متناظر با اقتصاد بگیریم، آنوقت ۲۴۳ شاخصه به چه مناسبت گفته شد؟

آقای محسنی: فرمایش جنابعالی در جلسه سابق که در صفحه دوم پیاده کرده‌ایم این است که : «باید ۷۲۹ عنوان را در خود آزمون بیاوریم بنابراین ۲۴۳ شاخصه باشد، ۲۴۳ ابزار و ۲۴۳ نظام باشد.»

۱/۴/۳ - نسبت تقسیمات به یکدیگر هنگامی که مقسم «مدیریت فرهنگ» باشد

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: احسنت، اگر این گونه باشد معنایش این است که موضوع تقسیم نظام ولایت نباشد، موضوع تقسیم ما در این بیانی که شده این است که بیاییم مدیریت فرهنگ را موضوع قرار بدهیم، اگر مدیریت فرهنگ را موضوع قرار بدهیم دیگر باید ۷۲۹ عنوان را در خود مدیریت فرهنگ بدست بیاوریم اگر بنا شد ۷۲۹ عنوان در مدیریت فرهنگ بدست بیاوریم طبیعتاً باید ۲۴۳ تای آن شاخصه در مدیریت فرهنگ باشد ۲۴۳ تای آن ابزار در مدیریت فرهنگ باشد، یعنی فرهنگ فرهنگ فرهنگ باشد یعنی ۲۴۳ تای آن نظام اجتماعی آن فرهنگ باشد، خوب معنای این مطلب این است که یک کتاب در موضوع

مدیریت فرهنگ، در نظام ولایت بنویسیم. آنوقت دیگر همه موضوعات جزئی هم در آن می‌باشد. که چنین کاری در پایان کار باید انجام دهیم.

آقای محسنی: فرمودید در پایان کار به این می‌رسیم

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: در نهایت کار که به اینجا برسد معنایش این است که عین آنچه را برای کل نظام ولایت می‌گوییم، درباره خود نظام ولایت می‌گوییم، درباره خود نظام مدیریت فرهنگ هم تمام بکنیم.

درباره فهرست من، فی الجمله فهرست دوم را که متعلق به آقای دیندار می‌باشد، کلی‌تر یافتم که بهتر است آن اساس قرار گیرد، هرچند از فهرست دیگر کمک گرفته شود بسیار خوب است، قسمت دیگر اینکه سؤالاتی که داشتید.

۴ - پاسخهایی به سؤال درباره عناوین جدول

آیا اصول موضوعه‌ای که قرار است، آزمایش شود، بدست آمده؟

اصول موضوعه تمام شده، یعنی در بخش نظری آن تمام شده ولی آزمایش نشده و تبدیل به روش هم نشده یعنی قاعده‌اش این نیست که الان دست به آزمون بزنیم مگر به صورت تخمینی، قاعده‌اش این است که بگذاریم این بخش تمام شود یعنی این دو قسمت را در دستور بررسی نوشته‌ایم که ۱۲۳ هست و ۱۳۳ باید اینها تمام شده باشد که این قسمت آغاز شود ولی در عین حال از اصول موضوعه تنها که تمام شده می‌توان بصورت تخمینی این را درست کنیم.

۱/۴ - پاسخ به سؤال معیار بودن «اجتماعی» برای فعالیتها

بحضور شما عرض کنم، اجتماعی بودن قید برای شاخصه‌ها است نه اینکه معیار باشد، معیار را باید از بالا بیاوریم، ولی به اجتماعی بودن باید قید بخورد، مثلاً معیارهای توسعه تاریخی و یا توسعه تکوینی و یا توسعه خانوادگی باشد، می‌تواند هم توسعه نظامهای اجتماعی باشد، اجتماعی بودن متعلق به این بخش هست، آنوقت چون نظام تولی و ولایت داریم، قید می‌باشد نه اینکه معیار باشد، قید و وصف معیار می‌باشد.

آقای دیندار: معیار را که هنوز معرفی نکرده‌اید؟

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: معیار باید از اینجا اخذ شود که در اینجا گفتیم، «تناسب توسعه، اختیار، وظیفه در هر فعالیت» «ضوابط اساسی، عمومی، اجرائی» «ضرائب انگیزه، اندیشه، انجام»

آقای دیندار: آیا خود این تناسب، معیار می‌باشد؟

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: احسنت، تناسب بین این چیزها، «تناسب بین توسعه، اختیار، وظیفه» «ضوابط اساسی، عمومی، اجرائی» «ضرائب انگیزه، اندیشه، انجام»

اساس فعالیت‌های توسعه و تعریف توسعه و فعالیت‌های متعادل الان اشاره کردم که بیان شده و این طرف جدول باید پیدا کنید، در موضوعات مورد بحث.

۲/۴ - رابطه نظام توصیف با اصول روش توصیف در تقسیمات تأسیس

سؤال دیگر این است که رابطه نظام توصیف با توسعه تاریخی از چه طریق قابل ملاحظه است؟ جواب این است که باید این موضوعات مورد بحثمان را با موضوعات مورد بحث بالا، ربطشان را ملاحظه کنید، ربط بین ۲۱۱ با ۱۲۱ و ۱۱۱، ربط بین ۲۱۲ با ۱۲۲ و ۱۱۲، ربط بین ۲۱۳ و ۱۳۳ و ۱۲۳، البته این را اضافه کنیم که هر سه خانه بالا یعنی هر سه اصل اصول موضوعه، در تعریف بقیه شریکند و می‌شود این را عوض کرد که اگر این دو قسمت تمام شود کل این ۹ تا حاصلش در ۹ تای دوم و ۹ تای سوم ذکر می‌شود.

آقای دیندار: خود نظام توصیفمان اینجا از بالا...

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: احسنت اخذ می‌کند یعنی در اهداف کلان یک اصول روش توصیف، یک مبانی روش توصیف، روابط روش توصیف، و نظام توصیف داریم، لذا می‌بایست، توصیف را بتوانیم پس از داشتن آنها انجام بدهیم.

آقای دیندار: آن نظام توصیف که آنجا تکمیل شد اینجا...

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: اینجا باید بتوانیم توسعه نظام توصیفی را جواب بدهیم، ساختار نظام دستوری را هم باید بتوانیم جواب بدهیم، چون روش توصیف، توسعه ساختار کارائی است، عبارت اخری

می‌گویید باید تعیین هر وظیفه‌ای، رابطه‌اش با مثلاً توسعه تاریخی معین بشود، تعریف شما از توسعه تاریخی چیست؟ باید تعریف شما از زمان و مکان معین شده باشد که می‌شود ۱۱۲، کون و فساد، ربط، تشآن، تقوم، ولایت، تولى آنوقت این، تقوم، ولایت تولى که اصل در فلسفه تاریخ هست، باید بتوانید نسبت آن فلسفه تاریخ را در اختیارات سازمانی معین نمایید.

آقای دیندار: یعنی آن اینجا تمام نمی‌شود، در مرحله...

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: احسنت، ما اینجا فقط استفاده از آنجا می‌کنیم.

آقای دیندار: فرمودید هر کدام از اینها که تشریح می‌شود، یک فیش اطلاعاتی را می‌سازد، خود آن توصیف را ما از مرحله تأسیس اخذ می‌کنیم، توی این فیش می‌نویسیم یا تعریف خود این عنوان را...

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: وقتی که این دو قسمت تمام شده باشد باید بتواند هم عنوان بدهد، هم تعریف بدهد، هم تشریح بدهد، ۷۲۹ عنوان متعلق به مجموعه ۹ تای را تحویل بدهد، آنها را با هم بتواند انجام دهد. قدرت شرح نیز بایستی داشته باشد بگوید، حالا آزمایش کنید و کم و زیادش را نسبت به این بیان کنید.

* توصیه‌ای درباره تدوین مباحث مدیریت تحقیقات

من یک توصیه دیگر نیز حضور برادران دارم و آن اینکه در نوشتن جزوه عجله نکنید بر فرض که بنا شود یک جلسه دیگر هم روی آن دقت کنید و برای خودتان پیشنویس بنویسید و ببینید در جایی از آن ابهام نیست، این کار را انجام دهید. گاهی یک ابهامهایی در نظر خودتان هست، همان ابهامها در قلمتان می‌آید یعنی روشن نمی‌شود، خواننده هم که می‌خواند می‌گوید معلوم نیست قصد این چیست، لزومی ندارد که شما در ماه چندین جزوه بدهید، هفته یک جزوه که پیشکش، دو هفته یک جزوه هم لازم نیست، ماهی یک جزوه باشد ولی آن جزوه را ما بتوانیم به دست هر کسی که رسیدیم بدهیم یعنی قید نکنیم که این جزوه حالا پیش خودمان باشد تا بعداً از نظر عبارت و مطلب آن را درست کنیم. هرچه سؤال دارید مطرح نمایید تا انشاء الله بحث روشن روشن شود.

آقای محسنی: تهیه جزوه می‌تواند دو شیوه داشته باشد یکی اینکه اصل مطالب خود شما جزوه بشود دیگری اینکه مطالب حضرتعالی کارهای متعدد آن انجام گیرد و آنها را تدوین نماییم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: یک کار نوار پیاده کردن می‌باشد، احیاناً حتی بالاتر از پیاده کردن نوار، یک ویراست خیلی ابتدائی کردن و برود برای تکثیر و بیاید در بخش جزوه‌ها و حتی آنرا مجلد نمایید، آنها صورت مذاکرات باشد ولی هر مذاکره‌ای که کتاب نیست، از مذاکرات لازم است یک جزوه‌ای بیرون بیاید که آن جزوه را مثلاً یک بخش کوچک از یک کتاب بدانیم، در ماه هم یک دانه آن را تمرین می‌کنیم بعدش آهسته آهسته به جایی می‌رسیم که خودتان روی دور بیفتید. مثلاً درماه، دو یا سه جزوه تهیه نمایید آخر کار هم امیدواریم که در هفته که مسلط به بحث شدید همان هفته کتاب آن بیرون بیاید انشاء الله.

آقای حسین نژاد: بعضی سؤالها شاید خیلی ابتدائی باشد.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: هر نوع سؤالی که بناست در نوشته خودتان، موجبات اجمال و ابهام را فراهم آورد، سؤال کنید چرا می‌گذارید آن سؤال به خواننده منتقل شود که برای او هم بد منتقل گردد.

آقای حسین نژاد: یعنی طبیعتاً اگر اینطوری که شما می‌فرمایید مخاطب کتاب ما کسی باشد که فرضاً از بیرون بخواهد بفهمد جدول چه می‌گوید بایستی تمام سؤالهای ابتدائی ما بیاید.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: یک جلسه بحث باشد بعد مثلاً پیرامون آن به صورت منظم سؤال شود و از روی عدم مطالعه و عدم دقت نباشد دقت می‌کنید و با همدیگر بحث می‌کنید و سؤالی را که مثلاً آقای محسنی و آقای دیندار نمی‌توانند جواب دهند، آن سؤال این جا می‌آید و بررسی می‌کنیم.

۵ - همسانی شاخصه و معیار در جدول

آقای دیندار: شاخصه و معیار هر دو به یک مفهوم بکار رفته است؟

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: بله معیار همان شاخصه می‌باشد، یعنی حتی می‌توان جایشان را عوض کرد یعنی می‌توانیم بنویسیم شاخصه توسعه، شاخصه ساختار، شاخصه کارائی، این طرف را مثلاً بنویسیم معیار توسعه اجتماعی.

آقای دیندار: و همانطور اساس تعریف توسعه فعالیتها.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بلکه همین طور اساس مثل آن بالا است که گفتیم، اصول و مبنا آنجا هم می توان جای اصول و مبنا را عوض کرد مثلاً «اصول اوصاف توسعه» را می توان «مبنای اوصاف توسعه» ذکر کرد.

آقای دیندار: یعنی همین تعریف «اساس ساختار فعالیت های متعادل» همان «شاخصه اجتماعی فعالیتهاست» که در رابطه با توسعه می خواهیم بیان کنیم

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: احسنت، شاخصه اجتماعی فعالیت ها سه قسمت و سه شاخصه دارد که آنها هم اساس سه تا تعریف هستند. نهایت اینکه این معیار با اساس تعریف وقتی قید تعریف به آن می خورد دیگر معیار تعریف نمی گویند، اساس تعریف می گویند. وقتی صحبت از توسعه تنها است و قید تعریف به آن نمی زنید معیار توسعه می گوییم.

۶ - معیار بودن اوصاف توسعه در توسعه اجتماعی فعالیتها

آقای دیندار: یک بیانی در جلسه سابق فرمودید که در خود مفهوم توسعه معیار نهفته است یعنی توسعه را وقتی ما با نقص مقایسه می کنیم، نقص و کمال خود توسعه می شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در آن حرکت ملاحظه می شود وقتی که شما بحث در کل جدول را ملاحظه کنید. می گوید که ما یک بحث اولیه ای داریم که بحث توسعه است مثل بحث کمال، در بحث کمال، حرکت نمی تواند نیفتاده باشد. کمال با نقص ملاحظه می شود، و بعد از مقایسه بین نقص گفتن کلمه کمال صحیح است، اگر نقص را مطلقاً حذف کنید...

آقای دیندار: کمال هم معنی پیدا نمی کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: احسنت، البته به معنایی که شما حداقل بکار می گیرید آنهم کمالی که باید به تکامل معنا کنید، کمال را اگر به معنای اسم مصدری بگیرید کمال مطلق، می توان هم نقص را ملاحظه نکرد، (کمال مطلق را) اگر چه در کمال مطلق هم شما ادراک از آن را هم حتماً با ملاحظه نقص

خواهید داشت (یعنی در ناحیه سلبش) سلب کلیه نقص‌ها را می‌کنید که کمال مطلق می‌گویید ولی درباره تکامل که شکی نیست تکامل بدون نقص قابل ملاحظه نمی‌باشد.

آقای دیندار: گاهی تکامل و توسعه را به عنوان هدف می‌گیرند اینگونه شبهه هست، اکثراً که صحبت می‌شود، توسعه و کمال را به عنوان یک هدف، و معمولاً هدف دست نیافتنی لحاظ می‌شود اما اینجا اگر به عنوان معیار بخواهیم قرار بدهیم، خود توسعه به عنوان معیار قرار می‌گیرد؟ یعنی توسعه تناسب، توسعه ملاک...

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: معیار، اگر ما بخواهیم خود مفهوم توسعه را موضوع صحبت قرار بدهیم، و اصول اوصاف توسعه را ذکر نماییم، آیا این وصفی را که قرار می‌دهیم، این وصف می‌تواند معیار قرار گیرد یا نه؟

مثلاً هدف شما این است که قند بدستان بیاید، ولی برای قند یک خصوصیتی می‌گیرید که خصوصیات آنها شاخصه سیر شما باید باشد اینکه گفته‌اند قند در ده مرحله بدست می‌آید، مرحله کاشت چغندر و برداشت آن، آب گرفتن، جوشاندن و... ده مرحله را گفته‌اند، هر سیری که می‌کنید یک درجه نزدیکتر به چه چیز می‌شوید؟ به قند، و غرضتان از قند همان اوصافی است که ذکر کرده بودید.

حالا این در قند دیرتر احساس می‌شود می‌توان در چیز دیگری که مشرف به کمال باشد واضح‌تر مثال آن را مطرح کرد، مثلاً یک کودکی که به دبستان می‌رود برای آنکه یک دانشمند شود و توسعه در اطلاعات پیدا کند، اوصافی که برای حافظه‌اش و برای هوشش پیدا می‌شود، اوصاف توسعه آنها را می‌شناسید و اوصاف جریان توسعه عین همین هم برای آن موضوعات، وجود دارد و به عبارت دیگر، وقتی که ما «اصول اوصاف توسعه» «اصول ساختار توسعه» و «اصول کارائی توسعه» را عنوان می‌کنیم معنایش این است که توسعه را یک جریان می‌دانیم، اینکه می‌گویید یک هدف دست نیافتنی باشد و هدف آرمانی باشد این معنایش این است که کمال و نقص قائل می‌شوید برای سیر یا آنکه قائل نمی‌شوید؟

آقای دیندار: برای سیر که حتماً نقص و کمال هست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر نقص و کمال هست آیا برای اینکه این سیر درست انجام بگیرد باید یک اوصافی داشته باشید که بگویید اینها معیار است یا نه؟

آقای دیندار: یعنی همان اوصاف را به عنوان...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آنها را اوصاف توسعه مجبورید بگیرید، بگویید که کلاس اول بود و ما نمره امتحان را گرفتیم الی آخر... بعد می‌گویید این پیداست که فراگیری‌اش اینقدر رشد کرده، هوشمندی‌اش اینقدر رشد کرده است. یعنی اگر یک روانشناس این فرد را مطالعه و تحلیل نماید می‌گوید پرونده‌های این فرد را بیاورید. می‌گویند چه چیزی را بیاوریم می‌گوید پرونده‌هایی را که یادداشت کرده‌اید بیاورید، می‌گویند چیزی را یادداشت نکرده‌ایم می‌گوید خوب حداقل بروید پرونده کلاس اول دبستان تا دیپلم و از دیپلم تا دانشگاه را بیاورید. بعد روانشناس در آنها نگاه می‌کند و مثلاً می‌گوید در چه درس‌هایی خیلی نمره این خوب بوده و در چه درس‌هایی نمره‌اش ضعیف بوده و در چه درس‌هایی حد وسط بوده، بعد شروع می‌کند به شناسایی کردن حالاتی، این کارشناس چه حالاتی را شناسایی می‌کند؟

۱/۶ - سنجش بوسیله اوصاف توسعه

آقای دیندار: سیر آن را از نقص به کمال مشاهده می‌کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله همینطور است پس دارد اوصاف توسعه‌اش را بیان می‌کند، پس اوصاف توسعه می‌تواند برنامه توسعه بشود و هدف بشود و اگر هدف شد معنایش اینست که مرحله‌ای از توسعه را مشخص کرده‌اید و نسبت به آن دارید جریان را می‌سنجید. وقتی می‌گویید اوصاف سیر، معنایش اینست که غیر از اینکه مرحله را مشخص کردید می‌خواهید ببینید در کجای از این مراحل در حال سیر و جلو رفتن می‌باشد.

آقای دیندار: یعنی در حقیقت یک مرحله را با مرحله کمال خودش و کمال مرحله بعد، می‌سنجیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یک جریان رو به رشدی را در نظر بگیرید، در هر سطح و مقطعی می‌شود کمال را مقایسه کرد و نسبت به مرحله بالاتری که مثلاً معین کرده‌ایم بعد از ۲۵ سال کجا باشیم بگوییم

هنوز به آن مرحله نرسیده‌ایم ولی جریان کمال را مرتباً می‌بینیم. شما گروهی زیر دستتان هست، می‌آیید گزارش می‌دهید و می‌گویید نسبت به قبل که می‌سنجیم خیلی بهتر شده است ولی نسبت به اهداف مطلوبمان هنوز نرسیده‌ایم، من می‌گویم اوصافی که این تکامل را ایجاد می‌کند شناسایی کنید و کنترل کنید تا بتوانید سیر آن را سریعتر بکنید.

آقای دیندار: یعنی در حقیقت این اوصاف هم هیچ وقت بطور کامل نیست یعنی مدام تغییر روی خود اوصاف می‌آید آنوقت معیار ما یک معیار فیکس نیست.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: بله درست هست، وقتی اینجوری شد معنایش اینست که شما نرخ شتابتان باید مرتباً عوض شود، و بر سر هر مقطعی که رسیدید باید رشد داشته باشید. مثلاً می‌گویید برنامه گروه آنقدر منظم شده که همه چیز آن مشخص است خوب من می‌گویم با ضریب دقتی که فعلاً دارید، بله همه چیز مشخص است ولی اگر ضریب دقت را بالا ببرید خیلی مردود در بهینه‌ها پیدا می‌کنید، حالا شما می‌گویید این وضعیت را عوض کنم من می‌گویم خیر، آیا این برنامه برای برادران گروه عادت شده یا خیر؟ فرضاً شما می‌گویید خیر هنوز عادت نشده، پس من می‌گویم بگذارید مثلاً سه تا چهل روز بگذرد و بعد از سه تا چهل روز مثلاً این مرحله از نظم کاملاً عادی می‌شود و هیچ صدمه‌ایی هم ندارد، بعد یک درجه آنرا دقیقتر کنید خوب طبعاً این تغییر کمی فشار می‌آورد و تا چهل روز بعد عادی می‌شود در چهل روز آخر کاملاً عادی می‌گردد، خوب در آن موقع می‌گویم بعد از این عادی شدن یکبار دیگر ضوابط را دقیق‌تر کنید.

آقای دیندار: یعنی دائماً سیر به کمال را دقیق‌تر می‌کنیم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: این نرخ شتابش بالا می‌رود اما عناوین نباید عوض شود، یعنی جهت کلی عوض نمی‌شود بلکه موضوعاتش عوض می‌شود (البته آن هم نه بمعنای عوض شدن جهت‌گیری و عناوین اصلی فلسفه‌تان) مثلاً می‌گویند من می‌خواهم هوای اتاق گرم باشد، خوب با منقل ذغال امکان بدست آوردن دمای مطلوب اطاق هست با بخاری علاءالدین و شوفاژ و فنکوئل هم این امر امکان دارد، آن محصولی که شما می‌خواهید دمای اطاق است ولی مرتباً ضعف این وسایل حرارتی و آنچیزهایی که در کنارش بوجود می‌آمد و

شما آنرا نمی‌خواستید را مشاهده می‌نمایید. مانند گاز زغال هیچ وقت جداگانه مطلوب نبود به این صورت که مثلاً آتش را روشن کنید و آتش زغال را خفه کند و دودش را در اطاق وارد کند، خوب من می‌گویم این گرما که ندارد، فرضاً شما بگویید اگر گرما ندارد گاز که دارد!! می‌گویم ما که گاز نمی‌خواستیم، می‌گویند چه اشکالی دارد؟! می‌گویم خوب خاصیت گاز اینست که انسان خفه می‌شود مثلاً نفت هم همین طور است اگر بگویید بخاری را کاری می‌کنم که روشن نماند و مرتباً نفت را تبدیل به بخار بکند، خوب می‌گویم این بدرد ایجاد حرارت برای اطاق نمی‌خورد. حالا مثلاً به شופاژ رسیدید می‌گویید شופاژ دیگر گاز و بخار نفت را ندارد ولی باز می‌گویید این وسیله شدت جریانی را که برای هوای اطاق می‌خواهم ندارد، خوب می‌گویید شופاژ را تبدیل به فنکوئل یا به یک وسیله دیگری می‌کنیم و مرتباً آنرا عوض نموده و نقص آنرا تبدیل به کمال می‌کنیم.

آقای محسنی: می‌توانیم بگوییم که در سیر توسعه به جداول ریزتر دسترسی پیدا کرده و آنها را تکمیل می‌کنیم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: بله همین طور است جداول هرچه که دقیقتر می‌شود دائماً آنها را تکمیل می‌کنیم ممکن است در ابتدای کار شما برای آزمون یا مثلاً برای بخش مدیریت اسلامی تان نتوانید بیشتر از ۲۷ وصف درست کنید با ۲۷ تا مثلاً می‌توانید کار را آغاز کنید ولی تدریجاً آنرا به ۷۲۹ تا می‌رسانید، بعد از این می‌گویید ما حالا مدیریت را تکمیل کردیم و آنوقت می‌آییم در بخشهای مدیریت صحبت می‌کنیم، بخشها را هم می‌شود دوباره مورد مطالعه و دقت قرار داد.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ.

بسمه تعالی

زمینه آشنایی با مبانی نظام مدیریت اسلامی

جلسه ۳

تاریخ ۱۳/۸/۷۲

توضیحاتی پیرامون «فهرست کلیات کارنامه تحقیقات کاربردی فرهنگستان علوم اسلامی

مقدمه:

ضرورت تدوین اصول موضوعه نظام مدیریت و چگونگی دستیابی به این اصول

اصل بحث:

۱ - اصول موضوعه تقسیمات نظام فرهنگ

۱/۱ - مراتب فاعلیت، زیر بنای تقسیمات

۲/۱ - «اوصاف نظام فاعلیت» تقسیمات زیر بنایی

۲ - اساس تقسیمات زیر ساخت بانک اطلاعات

۱/۲ - کاربرد اوصاف توسعه، ساختار، کارایی در جدول زیر ساخت

۲/۲ - تقویمی بودن تقسیمات جدول

۳/۲ - جایگاه عناوین در جدول

۴/۲ - نسبت عناوین به یکدیگر بنابر اصول موضوعه

۳ - ضرورت ملاحظه اوصاف توسعه، ساختار، کارایی با هم

پاسخ به سئوالات:

متناظر اوصاف توسعه، ساختار، کارایی در جدول

(بسم الله الرحمن الرحيم)

آقای دیندار: در این فهرستی که خدمتان ارائه شده سعی کرده‌ایم مطالب را در دو بخش جمع‌بندی کنیم. بخش اول کلیاتی است که در حقیقت مقدمه‌ای برای تشریح و توضیح خود جدول می‌باشد. فصل اول از بخش اول اصول تقسیمات می‌باشد. به این معنا که اصول موضوعه‌ای داریم که در مباحث فلسفی به اثبات رسیده است. آن اصول موضوعه در جدول تقسیمات و عناوین آن بکار گرفته شده است. حال سؤال اول ما در این قسمت این است که حضرتعالی اگر اصول تقسیمات را لازم تشخیص می‌دهید. که در جزوه بیاوریم، یک توضیح مختصری بفرمائید که این اصول موضوعه چه بوده است، مثلاً سؤالی که در این باره داشتیم این است که، اصول تقسیم و معادله تقسیم بندی چه بوده است؟ آیا محوری، تصرفی، تبعی بوده؟ البته اینکه حالا محوری چیست؟ و از کجا آمده؟ تصرفی چیست؟ آن بحث‌های فلسفی این اصول است که در جای دیگر به آن پرداخته می‌شود. خلاصه این **مذکره** خود سه در سه و معادله آن، و اینکه جدولمان را بر اساس چه معادله‌ای تقسیم کرده ایم، آیا در اول جزوه بیاوریم مناسب می‌باشد یا خیر؟! بحث فلسفی معادله را هم به بحث مدل و بحث‌های فلسفی ارجاع بدهیم. در فصل اول (اصول تقسیمات) مقصودمان این بوده است که در سه قسمت مطلب را طرح نمائیم یکی مبنا و هدف تقسیمات و یکی معادله تقسیم بندی و قسمت سوم را هم حضرت عالی فرموده بودید، تناسب تقسیم‌بندی با موضوع که هر موضوعی چنانچه مقسم قرار گیرد متناسب با این موضوع، تقسیم‌بندی صورت می‌گیرد، آن را هم به عنوان یک اصل موضوعه اینجا آوردیم. یعنی فصل اول، اصول موضوعه کار ما می‌باشد، بعد در فصل دوم، تقسیمات اصولی جدول را عنوان نموده‌ایم که الان در جدول این تقسیمات مطرح نشده اما حضرت عالی فرمودید نظام ولایت، شامل ولایت تکوینی، ولایت تاریخی و ولایت اجتماعی می‌باشد که ما الان تقسیمات نظام ولایت اجتماعی را بحث می‌نمائیم که بعد از آن تقسیم به سیاست، فرهنگ، اقتصاد می‌شود که خود این جدول، جدول فرهنگ است، ما این مطالب را خواسته‌ایم در یک فصل از این مباحث مطرح کنیم که تقسیمات اصولی نظام ولایت چیست؟ البته به صورت اصول

موضوعه، نه اینکه تشریح کنیم که حالا سیاست چیست؟ اقتصاد چیست؟ یا نظام ولایت اجتماعی چیست؟ فقط به صورت مختصر مطرح کنیم که ما چنین تقسیماتی را داریم که بعد از آن وارد بحث فرهنگ، جایگاه فرهنگ و اولویت فرهنگ شویم و بعد وارد خود بحث جدول فرهنگ شده و تأسیس، آزمون، طراحی، را توضیح دهیم، در قسمتهائی از این فهرست ابهاماتی داشتیم لذا برایمان روشن نبود که اصول موضوعه اینها چه می‌باشد؟ تقسیمات اصولی را در یک قسمتهائی فرموده بودید و در یک قسمتهائی خلاء و ابهام داشتیم، آن ابهاماتی که در آنجا داشتیم به صورت سوال خدمتان مطرح می‌کنیم که پاسخ بفرمائید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: گاهی است که می‌گوئید عناوینی در این جدول هست، که از جمله عناوین، عنوانی است به نام اصول موضوعه، متناظرش را هم داریم شاخصه اجتماعی فعالیتها و مثلاً مدیریت تحقیقات یا مدیریت مقدرات، حالا این یک صحبت دیگری است که گفته شود، اصول موضوعه چیست؟! یک وقتی است که می‌گوئید این عناوین در یک جدولی به گونه‌ای نوشته شده که آیا یک اصل موضوعه‌ای بر تقسیماتش حاکم هست. یا خیر؟ نه اینکه اصول موضوعه به عنوان یکی از عناوین که قسم برای تأسیس، یا قسم برای آزمون یا قسم برای طراحی شود!! بلکه اصول موضوعه نظمی که در این جدول هست، نظم حاکم بر نحوه تنظیم یا نظام موضوعات و خود موضوعات مورد بحث است؟! یعنی در حقیقت اصول موضوعه موضوعات و نسبت آنها به یکدیگر، و اینکه این نسبتشان در کجا دیده می‌شود، در نظامی که دارد، در جدولی که هست. کدام قسمت منظور نظر مبارکتان از اصول موضوعه می‌باشد؟! اگر بخواهید یک کتاب بنویسید و بخواهید بگوئید که اصول موضوعه کار ما چیست؟ هم نظام کتاب را باید پاسخگو باشید و هم عناوین کتاب را.

آقای دیندار: قسمت دوم بیشتر مرادمان بوده است سؤال این است که خود این جدول بر اساس چه اصول موضوعه‌ای تنظیم شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب بنابراین اصول موضوعه نظام و عناوین هر دو را در حقیقت می‌خواهید.

آقای دیندار: البته اگر صلاح بدانید که اینها در کتاب آورده شود؟!

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: البته اگر کتاب بر این اساس نوشته بشود معنایش این است که در ابتدا توضیح مختصری از کل مدل بدهید و بعد مدل مدیریت به عنوان بخشی که در این مدل قابلیت طرح دارد را در بخش فرهنگی‌اش مطرح نمائید یعنی به عبارت دیگر اول یک امور کلی را بگوئید بعدش هم بگوئید که ما در این مصداقی که به کار می‌گیریم قضیه چه می‌شود؟ فرضاً عرض می‌کنم که اگر شما یک کتاب را خوب در اصول موضوعه بنویسید. یک مقدمه قابل ملاحظه‌ای هم می‌شود که می‌خواهید بگوئید. ما تعاریفی را که تا آخر کتاب داریم چرا اینگونه نظمی دارد، البته کتاب سنگین‌تری هم می‌شود، ولیکن طبیعتاً از موضوع مدیریت به یک نسبتی، فاصله می‌گیرید، یعنی مثلاً حدود حداقل سه ماه سه جزوه، در هر ماه یک جزوه شما در مدل خواهید داشت که مقدمه‌تان را تکمیل می‌کند، و در زمینه آشنائی با بحث مدیریت یک کتاب می‌شود. بعد هم در مبحث مدیریت به سهولت می‌توانید به آن قسمت‌ها ارجاع دهید. این کار خوبی است لکن ممکن است بحث مدیریتی را که در گروه داریم یک مقداری به تأخیر بیاندازد و کاربردی کردن این مفاهیم یعنی مثلاً در ۶ ماه دوم سال موفق می‌شوید پیاده کنید ولی وقتی هم که پیاده می‌کنید، آگاهی شما در بکارگیری و ملاحظه بیشتر می‌باشد.

آقای محسنی: نسبت به تدوین خلاصه بحث مدل که مناسب است در مقدمه بحث مدیریت قرار گیرد پیشنهادی می‌کنم که یکی از افرادی که آشنای به بحث مدل هستند آن مقدمه را نوشته و جایگاه «مدیریت فرهنگ» در مدل و نظام ولایت را معلوم کنند، و ما هم همان مقدمه را استفاده کنیم و در اول جزوه خودمان قرار دهیم که خیلی مصدع اوقات شریف شما نباشیم، البته خیلی خوشحال می‌شویم که از محضر شما استفاده کنیم ولی همان که اشاره فرمودید اصل بحث مدیریت به تعویق می‌افتد و اینکه این بحث‌ها هم قبلاً بیان شده است ما نمی‌خواهیم یک اشتباه خاصی داشته باشیم که بگوئیم حتماً آن بحث هم باید برایمان بیان شود، واقعاً یک نظم سازمانی باشد که اگر دیگران کار کرده‌اند محصول کارشان اینجا منعکس شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: من یک سؤال دیگری از شما می‌پرسم که این مطلب حل شود، نوار بحثهایی که ما با آقای میرباقری داریم، حالا آیا آن بحث را که می‌گوئیم برادران پیاده شده آنرا مطالعه می‌کنند یا خیر؟ یک مقدار از سؤالات اگر برای نوشتن فهرست باشد در مطالعه بحث ما با آقایان میرباقری و صندوق، خود بخود حل می‌شود. در آنجا مباحث مدل را در همین جدول بیان کرده‌ایم اگر پیاده شده‌های آن بحث مطالعه نمی‌شود تا یک اشاره‌ایی خیلی سریع به آن بنمائیم

آقای محسنی: هر گونه شما مصلحت بدانید ما عمل می‌کنیم ما می‌توانیم مطالعه آن پیاده شده‌ها را در دستور کار قرار دهیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی آن مباحث زمینه مطالعاتی آقایان قرار بگیرد.

آقای محسنی: حتی برادران اصرار داشتند که آیا زمینه مطالعاتی دیگری هست تا ما مباحث را بهتر بفهمیم یا خیر؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا برادران کارهای تحقیقاتی که انجام می‌دهند فقط روی این جزوه می‌باشد؟

آقای محسنی: بله عمدتاً همین کار هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و اداره گروه را هم انجام می‌دهند؟

آقای محسنی: یک سهمی هم در تدوین کار می‌کنند که آنرا هم در انجام امور این مباحث قرار داده ایم برای کارها نیز نصاب ساعات قرار داده‌ایم و قابل تغییر هم هست یعنی سهم زیاد کارهای تشکیلات را بتدریج کم خواهیم کرد و به سقف آموزش و تدوین می‌افزایم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنوقت به کار گروه لطمه‌ایی وارد نمی‌گردد؟

آقای محسنی: خیر، بلکه منظم‌تر عمل می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: پس من خیلی مختصر و گذرا اشاره می‌نمایم که اگر بخواهند درسهای دیگری را هم مطالعه کنند بدانند در چه قسمتهایی باید مطالعه داشته باشند.

اصل بحث : ۱ - اصول موضوعه تقسیمات نظام فرهنگ

۱/۱ - مراتب فاعلیت زیربنای تقسیمات

این تقسیمات که ابتداءً انجام می‌پذیرد به موضوعی که برای تکامل یا توسعه، آنرا اصل می‌دانیم بازگشت می‌نماید، یعنی سه مرتبه فاعلیت، یک مرتبه از توسعه را نتیجه می‌دهد. حالا این در عالیترین مرتبه، در اوصاف روحی باشد یا در امور ذهنی، در امور عینی باشد یا فردی، یا اجتماعی، هر چه باشد اینچنین مطلبی را باید در نظر داشته باشید، بحثی را که در تکامل داریم در حقیقت بحث تفسیر زمان و مکان است که بریده از اصل تعریف فاعلیت نمی‌باشد، یعنی «ولایت، تولی و تصرف» اصل در تعریف همه عالم می‌باشد. آنوقت در سطح دوم خود این سه تا منشأ پیدایش سه دسته از اوصاف می‌شود، یعنی «فاعلی تعلق دارد به فاعل بالاتر که فاعلیت کند در توسعه فاعلیتش» این سه باری که شما می‌بینید تکرار می‌شود (هم در فاعلیت و هم در فاعل که توضیح بیشتر آن نیز در بحثی فلسفی بیشتر بیان شده) این منشأ پیدایش سه دسته وصف می‌گردد.

۲/۱ - «اوصاف نظام فاعلیت» تقسیمات زیر بنایی

معلوم می‌شود که هیچ چیز نیست که به معنای بساطت، تفسیر بشود حتماً هر فاعلی از ابتداء کار یک نظام فاعلیت دارد از کوچکترین نظام فاعلیت تا بزرگترین نظام فاعلیت یک تقسیمات عمومی برای تکاملشان وجود دارد اوصاف توسعه، اوصاف ساختار، اوصاف کارائی می‌باشد. این اوصاف هم برای نظام هست، هم برای فاعلهایی که در نظام متبلور می‌شوند.

۲ - اساس تقسیمات زیر ساخت بانک اسلامی اطلاعات

نظام بوسیله ارتباط آن فاعلها مشاهده می‌شود. برای تنظیمی که در این جدول (جدول طرح زیر ساخت بانک اسلامی اطلاعات) داریم اول در خود تنظیم این جدول اوصاف نظام بکار گرفته شده یعنی جدول اصلاح شده است در مرتبه اول جدول برای این مقصد نوشته نشده بود، جدول اصلاً از موضوع آنچیزی که بنا داشتیم نوشته بشود و جمع‌بندی شود خارج شد و قرار شد بعنوان زیر ساخت بانک اطلاعات قرار بگیرد. اگر

بخواهد زیر ساخت بانک اطلاعات قرار بگیرد و مباحث بخواهد بر این اساس جمع بندی بشود حتماً مدل در بانک می‌بایست به کار گرفته شود. اگر مدل را در بانک به کار نگیرید بانک بر یک اساس و دسته‌بندی دیگری درست می‌شود و توسعه‌ای که برای اصطلاحات هست روی اساس دیگری شکل می‌گیرد که در این صورت اصلاً نمی‌توانند با یکدیگر کار کنند. و باید بر این مبنا تنظیم شود، در این مبنا که بخواهد بیاید، پس باید شروع به درست کردن نظام تنظیم زیر ساخت کنیم

۱/۲ - کاربرد اوصاف توسعه، ساختار، کارائی در جدول زیر ساخت

حالا نظامش را که بخواهیم درست کنیم یک بکارگیری قدرت فرهنگی بکارگیری اوصاف توسعه در جدول یعنی ظرفیت، جهت، عاملیت داشتیم که طبیعی است گفته شود موضوع (ظرفیت) به سه موضوع اصلی فرعی تبعی تبدیل شده است و منزلت (جهت) هم تقسیم به سه تا بخش شده، که ضرورت بررسی، ارزش و مبحث باشد مقصد (عاملیت) هم تقسیم به سه بخش شده که خرد کلان توسعه می‌باشد ... حالا اگر اینگونه شود این سه تا قسمت موضوعات اصلی، فرعی، تبعی، در موضوع ظرفیت بیاید یعنی وحدت و کثرتش چه چیز هست شدتش چیست؟ و بعدش هم ضرورت و ارزش و مبحث که آدرس در حقیقت به دلیل اینکه بخواهیم ترجمه ساده کنیم نوشته شده^۲، ضرورت آن و ارزش و جهت باید بشود منزلت (جهت) و سپس خرد و کلان و توسعه باید مقصد (عاملیت) شود، پس اوصاف توسعه بالای جدول می‌باشد.

اوصاف ساختار (تأسیس، آزمون و طراحی) در یک طرف باید قرار بگیرد و در طرف مقابلش باید بنیان، ساختار و برنامه قرار گیرد. یعنی چه؟ یعنی اوصاف ساختاری را اوصافی که محور باشد چیزی در تحقیقات یا متصرف باشد که آزمون می‌شود یا طراحی که به تبع میزان تصرف، قدرت طرح و قدرت وسیله شدن را پیدا می‌کند.

^۲ آدرس باید عین خود ارزش باشد نباید دیگر نوشته شود مثلاً ۶۴ از ۶۴ از ۶۴ الخ در آن جدولی که نقطه نقطه می‌گذراند جایش معین شود، آن خودش باید آدرس باشد ولی در اینجا برای تفهیم بیشتر آدرس به نحو دیگری هم نوشته شده

به هر حال به صورت کلی جایگاه تقسیمات محوری تصرفی تبعی طرف راست جدول می‌باشد و جایگاه کارائی طرف چپ جدول هست البته اینها از نظر نظام عناوین نه خود عناوین می‌باشد بلکه عناوین در یکدیگر ضرب شده و در نظام جایگزین می‌شوند. در جایگزین شدنشان، در ابتدا سه تا سه تا در یکدیگر ضرب شدند و ۹ شدند. در سه تا عنوان تبعی می‌بینند مرتباً اوصاف توسعه، ساختار، کارائی آورده شده بعدش اگر چیزی در اینجا ذکر شده است آن وصف بعدیش را که ملاحظه کنید بنظر می‌آید موصوفش را می‌بینید که یا توسعه است یا ساختار است و یا کارائی است، «روش تنظیم اصطلاحات توسعه» پس آنها وصف یا اضافه شدند. مضافاً‌لیه آن توسعه شدند و مضافاً‌لیه آن ساختار و یا کارائی شدند تا آخر جدول همین طور، یعنی در حقیقت ۳ تا ۹ تا است.

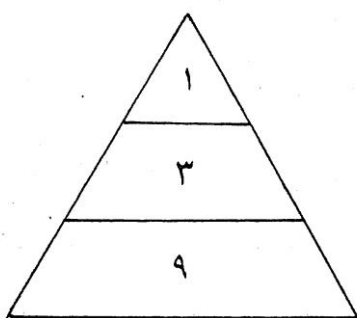
آقای محسنی: یعنی تأسیس اصول، روابط موضوعات و بعد هم که آزمون و طراحی این طور می‌شود؟
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی شما در ستون تبعی که نگاه بکنید حاصل سه تا ضرب ۳ در ۳ را می‌بینید ولی به عبارت دیگر ۳ در ۳ بالائی، یعنی موضوعات ضربدر ضرورت و ارزش و مبحث ضربدر خرد و کلان و توسعه که این نه تا می‌شود، نه تا هم مربوط به طرف راست جدول، و نه تا ۹ مربوط به طرف چپ جدول که جمعش ۲۷ تا می‌شود. یعنی شما ۹ تا توسعه در این ستون تبعی دارید ۹ تا هم ساختار و ۹ تا هم طراحی دارید. البته ارزش خود اینها و منزلتشان و محوریتشان، و هماهنگ بود نشان در کارائی، هر سه لحاظ شده است،

۲/۲ - تقومی بودن تقسیمات جدول

چرا ما اینها را باز در این طرف جدول با هم قرار دادیم (تقریباً متشابه) یعنی یکی از این قرار دادیم یکی از آن، یکی از بعدی، و چرا مثلاً ۹ تای اولی را توسعه قرار ندادیم ۹ تای دومی را بگذاریم ساختار، ۹ تای سومی را بگذاریم کارائی؟!

اگر بنا باشد ما یک جدول تقومی درست کنیم چند تا فرض در اینجا هست. اگر بخواهیم برای تفهیم بیشتر شکلی ترسیم کنیم چند گونه می‌شود بصورت مثلث این را ترسیم نمود.

یکی اینکه می‌توانید ۳ تا ردیف قرار دهید و بعد هم ۳ تا جدول که نحوه تعریفشان را هم، در جدول تعاریف می‌توانیم ملاحظه بکنیم و بگوئیم ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت است پائین آن هم محوری محوری محوری پائین‌تر آن هم هماهنگی هماهنگی هماهنگی یعنی ۳ تا مثلث شما فرض بکنید (شکل ۱) که یک وصف در قسمت (الف) داریم، ۳ تا پائین و ۹ تا هم پائین‌تر، این سه تا مثلث را که روی هم بگذارید این مرکز با این

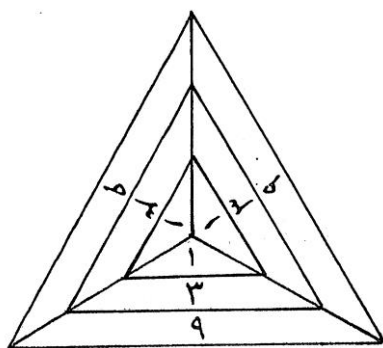


(شکل ۱)

نمی‌تواند بصورت تطابق، تقوم را بما بدهد اگر بصورت تطابق قرار دادیم هنگامیکه بخواهید از آن حذف کنید، یعنی بگوئید با ۹ تا وصف که ما نمی‌توانیم یک چیز را توصیف بکنیم ۹ قید بایستی خلاصه بشود. خلاصه، یا به حذف باید منجر گردد یا به انعکاس، باید در تبدیل یک مطلب، دو مطلب دیگر را هم مثلاً نشان بدهد، یعنی یک بار از ۹ می‌آوریم و تبدیلیش می‌کنیم به ۳، حالا که می‌خواهد

از ۹ به ۳ تبدیل شود چگونه این کار را انجام بدهیم؟ بیاییم این ۳ تای اولی را بگیریم، اول بگوئیم قابلیت ترکیب ندارند باید ۹ تایی با هم باشند، معنای آن این است که ما وصف‌هایمان بر اساس تقوم اصلاً درست نشده است که قابلیت اینکه بصورت منتهی دیده شوند را ندارند. دوم اینکه بیاییم بگوئیم حذف کنیم بگوئید یک ۳ تایش با هم باشند. سوم این است که بگوئید یکی را ما موصوف برای دیگری می‌گیریم یکی دیگر را هم موصوف برای این می‌گیریم، آنوقت سوال این است که چرا این طوری می‌گیرید؟ چرا به گونه‌ای دیگر نمی‌گیرید. بهر حال ما عرضمان این است که اگر تطابق بگیرید یا به حذف می‌انجامد یا باید بگوئید هر سه

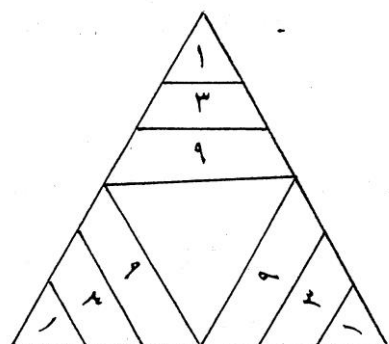
یک معنا دارد و هیچ فرقی با یکدیگر ندارند، یعنی بگوئید اصلاً مایزی نیست.



(شکل ۲)

یک فرض دیگر این است که تناظر را به این شکل در بیاوریم یک مثلث است (شکل ۲) یک نقطه وسط آن گذاشته‌ایم ۳ تا خط به ۳ تا رأس مثلث رسم کرده‌ایم ۳ تا مثلث دیگر بدست آورده‌ایم، ولی باید

توجه داشت در این مثلث که بدست آورده‌ایم، این قسمتی که، یک عددی اینجا واقع شده است، از اینجا تا اینجا طبیعتاً باید ۹ قسمت تقسیم شود، منهای اولی که یک ضلعش به آن طرفی وصل است و منهای آخری که یک ضلعش به این طرف وصل است بقیه اینها هیچکدام اضلاعشان به اینها وصل نیست. یعنی کانه ۳ تا ۹ تا داریم که به زور تألیف کنار هم گذاشته شده‌اند، این تناظر می‌شود.

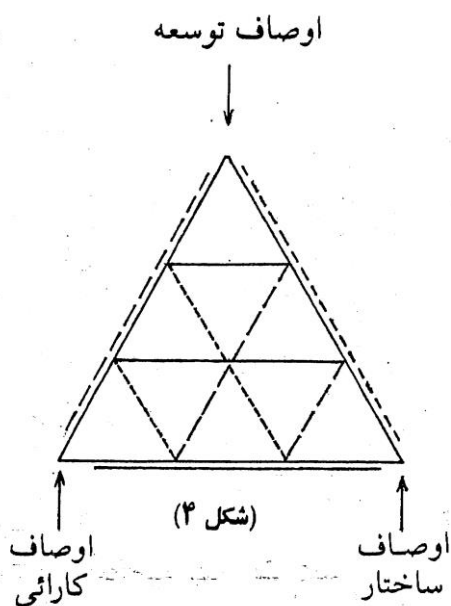


(شکل ۳)

یکی دیگر اینکه بگوئیم ۳ تا مثلث این طوری می‌کشیم (شکل ۳) یک مثلث آخرشان، ۳ تا ۹ تا با هم متقوم هستند هر ضلعی ۹ تا از یک طرف هست ولی این اضلاع قبلی‌اشان، اصلاً به یکدیگر برخوردی ندارند، نسبتی ندارند.

فرض دیگر این است که بگوئیم این رأس را (شکل ۴) برای

اوصاف توسعه قرار می‌دهیم و ۲ تا خط می‌زنیم (در شکل خط پر) بعد رأس دیگر را برای اوصاف ساختار قرار می‌دهیم. از این طرفی هم دو تا خط می‌زنیم، (در شکل خط چین درشت) رأس سوم را هم برای اوصاف کارائی قرار داده و از این طرف هم دو تا خط می‌کشیم (خط چین ریز) حالا ۹ تا مثلث دارید که دست روی هر مثلثی که بگذارید یکی از اضلاعشان معنای توسعه دارد یکی از اضلاعش معنای ساختار را دارد، یکی از اضلاعش معنای کارائی را دارد. که این به این شکل درمی‌آید که در این جا ملاحظه می‌کنید. حالا آیا چرا ترتیب آن این رقمی درمی‌آید؟ بستگی دارد به اینکه به چه ترتیبی شما قرار می‌دهید. برای اینکه مثلاً وقتی



ساختار قرار دادیم یکی از آن را از این طرف می‌نویسید یک دانه دارد ۳ تا دانه دارد ۹ تا دانه دارد بعد ۹ آن را که می‌خواهید بنویسید ۱ آن را کجا می‌گذارید ۹ را کجا می‌گذارید.

این تقسیم بود. حالا چگونه بگذاریم خوب است؟ نسبتی را که بین تبعی می‌بینیم. مثلاً در ساختار می‌گوئید تبعیت مرکز به حداقل است ولی محور بودنش به حداکثر، شما قائل هستید که، بصورت یک نسبتی همه فاعلها هم محورند هم متصرفند و هم تابع، نهایت محور، محور، محورها، در محور بودن بزرگترین می‌باشد اگر با ضریب ۴،۲،۱ بخوایم نشان بدهیم، این ضریب ۴،۲،۱ است به ۹ خانه که برسد یکجا تبعیتش ۲ است. یکجا تبعیتش ۳۲ است مسلماً شما برای محور محور محور هرگز نمی‌گوئید تبعیت آن را ۳۲ بگیرید. ولی قدرت هماهنگی‌اش را متناسب ملاحظه نکنید مثلاً در مورد زمینه، وسیله، هماهنگی، هماهنگی‌اش را می‌گیرید ۳۲ زمینه را ۲ می‌گیرید. در ساختار که رسیدید باز محور بودنش را ۳۲ می‌گیرید و تابع بودنش را ۲ می‌گیرید، متصرف بودنش را ۸ بگیرید و یا مثلاً ظرفیت و جهت و عاملیت و اوصاف توسعه باز بزرگترین را می‌آورید در یک قسمت، می‌آورید و در یک قسمت دیگر می‌آورید. ترکیب اینها را که شما ملاحظه بکنید، این جدول را تحویل می‌دهد که، در اینجا بصورت کیفی نوشته شده، حالا اگر بصورت کیفی نوشته شده باشد در جدول چگونه باید نظام داده شود؟

۳/۲ - جایگاه عناوین در جدول

در جدول بنظر می‌آید که باید طوری نظام بدهیم که این ۲۷ تا را از ۳ ضلع ۹ تا مثلث پشت سر هم بنویسیم و برایش یک درونی فرض کنیم یعنی چه؟ یعنی برای هر ضلعی ۳ تا وصف می‌نویسید بیرون این چه چیزی می‌شود؟! بیرون این، خود این نظام می‌شود، نظام بزرگتری که وقتی منتجه کلش را بخواهند نگاه کنند جایگاه این ۲۷ تا در ۲۶ تا ۲۷ تایی دیگر (۷۲۹) مشخص می‌شود. پس ما چگونه می‌گوئیم باید جایگاه این، بین ۷۲۹ تا، وضعیت اینرا معین نماید. یعنی مدل مطلوب را ترسیم کنیم بعد نمونه گیری کنید از ۷۲۹ (این ۲۷ تا به اضافه ۲۶ تا ۲۷ تایی دیگر) بعد ببینید چه نسبتی بین آنها است تا جایگاه این در منتجه معلوم بشود. در حقیقت درون این جدول با بیرون این جدول چه نسبتی دارد؟! می‌گوئید نسبت آن معادله‌ای است که بین این وکل نسبت به منتجه قرار دارد. منتجه چه تغییری می‌کند، تغییرات آن چه تأثیری در تغییرات

این می‌گذارد، عین همان درون و بیرون را در اینجا می‌آوریم. در این مبحث، سه امر درونی هر ضلع هشتادویک ۸۱ می‌شود ولی این ۸۱ هشتاد و یکی نسبت اوصاف را به یکدیگر در این کل تعیین می‌کند.

پس این جدول، جدول تعریف می‌شود. آن جدول بزرگ (۷۲۹) جدولی می‌شود که نتیجه آن حکم است، یعنی اول تعریف مطلوب را می‌دهد، بعد بر اساس تعریف مطلوب می‌روید نمونه گیری می‌کنید، می‌آورید و نسبتش را در معادله می‌سنجید که آن حکم یک شیء در عینیت می‌شود، پس یک تعریف ابتدائی داریم، یک تعریف در مجموعه بزرگتر داریم، و یک حکم داریم. پس این نظام جدول بصورت کلی است. و در ارتباط با فلسفه‌اتان می‌باشد، حالا این نظام جدول بصورت کلی که ملاحظه کنیم عناوین آن هم برای ما شناخته شده که باید چگونه پیدا بشود.

۴/۲ - نسبت عناوین به یکدیگر بنابر اصول موضوعه

خود این عناوین در دسته‌بندی‌هایشان چه چیزی می‌شوند، یعنی آیا این اصول موضوعه‌ای که در عناوین اصول موضوعه است باید از نظامی که آنرا اینجا قرار دادید تبعیت کند. اصول موضوعه نقشش نقشی است که تا آن را نداشته باشید و آن را طرح نکنید قدرت اینکه روشی برای تنظیم مدل داشته باشیم نداریم، عیناً در سطر پائین‌تر هم می‌گوئیم تا شاخصه اجتماعی نداشته باشیم ابزار اجتماعی نداریم. همچنین پائین‌تر می‌گوئیم تا مقدمات تحقیقات را نداشته باشیم، مهندسی نسبت به مقدمات را، نمیتوانیم داشته باشیم، این سیری است که تا اینجا بحضورتان عرض شد. بنابراین، خلاصه عرض می‌کنیم، هم فلسفه در تنظیم جدول بکار گرفته شده است و هم همان مبانی فلسفه در خود عناوین، یعنی در تعیین عناوین، و تناسب کیفی آنها، و تناسب جایگاهی آنها در جدول یعنی نظامشان بکار گرفته شده، در جا دادن در نظام که چه عنوانی کجای نظام قرار می‌گیرد؟ در آنجا هم بکار گرفته شده و همچنین در مفاهیم خود موضوعات نیز بکار گرفته شده است.

آقای دیندار: اصلی‌ترین معادله‌ای که در تنظیم، عناوین و خود جایگاه عناوین بکار گرفته شده مراتب توسعه

است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌دانید که هرگز هیچ فاعلی را خارج از سه تا فاعلیت نمیدانیم یعنی مرکب است و همچنین هیچگاه نمی‌گوئیم اوصاف توسعه به تنهایی در نظام اصلند، اوصاف توسعه در توسعه نظام اصل می‌باشند. ولی اوصاف ساختار هم در ساختار نظام اصلند و چون مفاهیم اولیه، مفهوم نظام هستند، به کمتر از ۹ وصف نمی‌توانید آن نظام را و موضوعات در نظام را توصیف نمائید شما می‌خواهید بگویید، هم کمالش اوصاف توسعه هست، هم می‌خواهید بگویید، نسبتی از نظر ولایت مدیریتی به هم دارند. یعنی شما در اوصاف ظرفیت می‌گویید فقط وحدت و کثرتی است و در جهتی است و اثری هم دارد، البته همینکه ساده‌ترین هست سر جای خودش خیلی کارائی دارد ولی شما در ساده‌ترین شکل می‌گویید، یعنی در مرحله‌ای که فقط همان کارائی دارد ولی شما در ساده‌ترین شکل می‌گویید، یعنی در مرحله‌ای که فقط هم‌مان این است که افزایش و ارتقاء را و شدت (که اسم آن شدت، ظرفیت است) حتماً دارای جهتی است و بدون جهت نیست، که جهت پرستش دارد یعنی شدت پرستش بدون جهت پرستش، ممکن نیست، جهت بعدی از آن است و در توسعه دارای یک اثری هست، یعنی مرتبه دومی در عاملیت دارد، خوب این در شدتش بود که به آن عاملیت می‌گوئیم، این اوصاف توسعه هست ولیکن خود همین نظامی که این در شدتش بود که به آن عاملیت می‌گوئیم، این اوصاف توسعه هست ولیکن خود همین نظامی که این سه خصوصیت را دارد، اگر ما یک نظام در مرحله نازل داشته باشیم، یک انتظاراتی می‌توانیم از آن داشته باشیم، اگر یک نظام در جهت بالاتر باشد انتظارات دیگری از آن می‌توانیم داشته باشیم. یک وقت در جهتی سائری (سیری کننده‌ای) در حال حرکت می‌باشد، فرض کنید در این جهت هم مثلاً با زاویه ۴۵ درجه، یک اتومبیل حرکت می‌کند، صحیح است بگویید از سطح دریا دارد ارتقاء پیدا می‌کند، در زاویه ۴۵ درجه ولی یک وقت می‌گویید خود جهت ارتقاء پیدا می‌کند نه سائر در جهت، مثلاً می‌گوئید من قبلاً بوسیله اتومبیل حرکت می‌کردم و حالا با هواپیما به مشهد می‌روم، موضوعاتی که در سفر فضائی و هوائی هست اصلاً از قبیل موضوعاتی که برای ماشین وجود دارد، نمی‌باشد، یک سنخ دیگری از موضوع هست مثلاً همانطور که در قدیم با اسب به مشهد می‌رفتند معنا نداشت که از دلکو و شمع، پلاتین و امثال ذلک سخن بگوییم بلکه صحبت از دستگاه

گوارش، تنفس و امثال اینها بود، حالا هم با هواپیما صحبت از گردنه و... نمی‌باشد بلکه مطلب چیز دیگری هست، آنجا ممکن است برای آن موانعی باشد و موانعی که برای سفر هوایی طرح می‌شود ممکن است کسی مقایسه تمثیلی بکند، بگوید، آنجا چاههای هوایی هست (اگر دست انداز نیست) آنجا ابر، باد،... هست، ولی این موانع واقعاً از سنخ موانع روی زمین نیست، ممکن است کسی بگوید در تمام اینها جاذبه اصل هست، بله ! جاذبه اصل هست ولی متناسب با هر جهت یک کیفیت دارد، در همه اینها پرستش هست در همه جهت گیریهای انسان پرستش خدا هست، ولی ارتقاء جهت‌گیری امر دیگری است فرق است بین کسی که اصلاً معنای حکومت و مسائل آن را نمی‌تواند بفهمد، با کسی که مسائل حکومتی را می‌فهمد و همچنین فرق است بین کسی که مسائل حکومتی را می‌فهمد، ولی موضوع مصلحت نظام، و توسعه قدرت را نمی‌تواند ادراک کند با کسی که آن را اصل می‌داند.

در پیدایش قدرت برای منجز شدن تکلیف، تکلیف چگونه تعیین می‌شود؟! آنگونه که نظام توسعه قدرت داشته باشد. اگر نظام توسعه قدرت پیدا کرد، ما به انفعال و عنوان ثانوی نمی‌افتیم. اگر نظام از دستگاه‌های دیگر منفعل شد، حال چه انفعال سیاسی چه فرهنگی، چه اقتصادی، ضرورتاً عنوان ثانویمان مرتباً توسعه پیدا کرده و عنوان اولیمان تضیق پیدا می‌کند. خوب پس آن دیگری که مصلحت را می‌بیند، نظام حساسیت‌هایش مثلاً به گونه دیگری است، یک وقت کسی در امور فردی خدا را عبادت می‌کند، یک وقت کسی در امور بزرگ (کلان) عبادت می‌کند، یک وقت کسی برای «پیدایش» امور بزرگ، خداوند را عبادت می‌کند، این سه نوع عبادت حتماً با هم فرق می‌کند

به هر حال، ارتقاء، جهت‌گیری و عاملیت و... این سه جزو اوصاف توسعه هستند که در آن تردیدی نمی‌باشد. سه وصف هم متعلق به ساختار داریم، مثلاً نمی‌توانید بگوئید توسعه را داریم، ساختار را نداریم، توسعه متقوم به ساختار می‌باشد. همانطور که ساختار متقوم است، البته نسبت تقومیشان همانطور که می‌فرمائید ۴ - ۲ - ۱ هست کارائی را باید یک بدهیم، ساختار را باید دو و توسعه را باید چهار بدهیم در نخستین تقسیمات ولكن بعد وقتی که تقوم یک مجموعه شد، و خواستیم جدول بسازیم، بگویم پس اوصاف

توسعه را می‌نویسیم و دیگر اوصاف ساختار ابدأ لازم نیست!! خیر! بدون اوصاف ساختار معنا و مفهوم عینی نمی‌تواند پیدا کند و بدون اوصاف کارائی هم نمی‌تواند مفهوم عینی پیدا کند، با ضرب هر سه در هم، می‌توانند مفهوم عینی پیدا کنند.

پاسخ به سئوالات:

سؤال دیگری که شده است توضیحاتی درباره مبناء و هدف و تقسیمات و سومین سؤال چرا قبل از بررسی جدول سیاست به بررسی جدول فرهنگ پرداخته‌اید؟

حالا وارد تقسیمات مبناء و بناء شویم یا خیر؟ به ذهنمان می‌آید که بیان کردیم.

آقای دیندار: بهر حال اوصاف توسعه را فرمودید فقط ملاک نبود، ملاک تقسیم بندی اوصاف توسعه، اوصاف ساختار، اوصاف کارائی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این بخش یعنی بخش ساختار، برای کارائی مبناء تلقی می‌شود، در حالی که برای هر دو اینها اوصاف توسعه مبناء واقع می‌شود، ولیکن از این طرف که بخواهیم تشریح کنیم، یعنی بگوئیم این کارائی از چه چیزی بدست می‌آید، در جدول بالا که نگاه کنیم این می‌شود موضوعات، نه مبناء.

آقای دیندار: یعنی در حقیقت الان در بالای این جدول اوصاف توسعه مطرح نشده.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بالای جدول در چه قسمتی؟

آقای دیندار: در همین قسمت موضوعات، اصلی، فرعی، تبعی، که فرمودید، ظرفیت، جهت، عاملیت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی شما آنجا می‌توانید مثلاً بالای سر موضوعات کوچک بنویسید، موضوع، منزلت، مقصد، می‌شود موضوع (ظرفیت) منزلت (جهت) مقصد (عاملیت).

آقای دیندار: پس اینجا اوصاف توسعه آورده شده؟!

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله! نهایت اینجا اوصاف اصطلاحی را نیاورده‌ایم، در اینجا هم سعی کرده‌ایم، اصطلاحی نیاوریم یعنی مثلاً نگفتیم، تأسیس (محوری) آزمون (تصرفی)، طراحی (تبعی) در آن طرف

نیز نگفتیم بنیان(هماهنگی)، ساختار(وسیله)، برنامه زمینه ولی در عناوین خود جدول که در حقیقت مبنای خود این نظام هست، این عناوین آمده است.

آقای دیندار: آیا در همان جدول مدل که...؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خیر اینجا که داریم مثلاً می‌گوئیم روش تنظیم کیفی توسعه، ساختار، کارائی، این معنایش اینست که آنجائی که نظام می‌خواهید تعریف کنید در داخل عناوینشان اصطلاحات آورده شود.

آقای دیندار: با توجه به اینکه مباحث فلسفی مدل را ندیده‌ایم قطعاً اشراف بر تمام مراتبش پیدا نمی‌کنیم. حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حالا شما بصورت عینی و کاربردی مسلط بشوید بعد از آن با حساسیت بیشتری به سراغ مراتب بالاتر می‌آئید که من به نظرم می‌آید که قوت شما در این حاصل می‌شود که ما مدل مدیریت را خدمتتان خواهیم گفت و عملاً شما بکار می‌گیرید، بعد از آن به فلسفه‌اش که می‌رسید، ملاحظه می‌کنید که وقتی شما یک چیزی را آنجا ملتزم بشوید در عمل چه اثری دارد، به همین دلیل به نظرم می‌آید حساسیتش را خیلی بیشتر بها می‌دهید یعنی به نظر شما نمی‌آید آن بحثها فقط، یک بحثهای نظری محض می‌باشد و عمل ندارد، حالا چه تبصره از این طرف بخورد یا نخورد!! چه ان قلت داشته باشد چه نداشته باشد.

آقای دیندار: پس اگر اجازه بفرمایید ما این بحث را به همین شکل به عنوان اصول موضوعه، جمع‌بندی نموده و آنرا بعنوان، اصول تقسیمات، اول جزوه بیاوریم، و به همین مقدار نیز اکتفا بشود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی عملاً مدل به اختصار ذکر شود که طبیعتاً لازم می‌شود که تمثیلی و با ذکر نمونه و مثال طرح گردد که به ذهن کسی که آنرا می‌خواند یک شمائی از مطلب بیاید، بعد یک نتیجه‌گیری آخر مقدمه داشته باشید و ذکر کنید اموری که ما باید حتماً آنها را رعایت کنیم اینهاست ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۱۰ تا، بعد از این مقدمه نتیجه‌گیری شده و بر اساس آن قسمت‌های دیگر مطرح شود. یعنی مطلب را کاربردی بیان کنید.

آقای دیندار: یعنی سریعاً وارد بحثهای خود مدیریت می‌شویم انشاءالله تعالی.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی بحث به همان دلائلی که آقای محسنی نظرشان هست، اینکه خلاصه بحث تبدیل نشود به مدل، در پنج جا مدل گفته شود، اینجا فقط مدیریت گفته شود برای اینکه رفع حوائج یومیه بشود انشاءالله تعالی.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته